

دکتر گری میدورز، اول قرنطیان، سخنرانی ۳۱، اول قرنطیان ۱۲-۱۴، پاسخ پولس به سوالات مربوط به عطایای روحانی، شرحی بر عطایا

گری میدورز و تد هیلدبرانت © ۲۰۲۴

این دکتر گری میدورز در تدریس خود در مورد کتاب اول قرنطیان است. این سخنرانی ۳۱، اول قرنطیان، فصل‌های ۱۲-۱۴، پاسخ پولس به سوالات مربوط به عطایای معنوی است. اول قرنطیان فصل‌های ۱۲-۱۴، شرحی بر عطایا

خب، به سخنرانی شماره ۳۱ از مجموعه سخنرانی‌هایمان در مورد اول قرنطیان خوش آمدید. ما در مورد فصل‌های ۱۲ تا ۱۴ صحبت کردیم که به مسئله عطایا می‌پردازند. و من می‌خواهم در این سخنرانی، آنچه را که من یک مرور تاریخی مختصر از جنبش کاریزماتیک و تجدید حیات می‌نامم، انجام دهم، جایی که مسئله عطایا، به ویژه عطایای معجزه‌آسا، به طور مفصل مورد بحث قرار گرفته است.

جالبه؛ موقعی که داشتم برای ضبط این مطلب آماده می‌شدم، داشتم فکر می‌کردم که داریم به پایان رساله اول قرنطیان نزدیک می‌شویم. حدود سه یا چهار سخنرانی دیگر تمام می‌شود. امیدوار بودم این سخنرانی‌ها را به ساعت برسانم و کمی از آن را، حدود ۳۴ تا ۳۵ ساعت، مرور خواهیم کرد. ۳۰

اما ما حتی به کارهای کوچکی که از دستمان بر می‌آمده، نپرداخته‌ایم. امیدواریم که شما را تشویق کرده باشیم، که به عنوان یک دانشجو و محقق، رساله اول قرنطیان را مطالعه کنید و متون خوب را بخوانید. تحقیق همان خواندن است.

خواندن بهترین مطالبی که می‌توانید به دست آورید. مقالات ژورنالی، تفسیرهای بهتر. شما برای کسب اطلاعات می‌خوانید.

شما فقط کلمات را شخم نمی‌زنید. برای کسب اطلاعات بخوانید. و کلی کار هست که باید انجام دهید.

و امروز یک کتابشناسی دیگر در مورد جنبش نوسازی به شما ارائه می‌دهم. سخنرانی من در اینجا، از برخی جهات، کمی مربوط به اواخر دهه ۸۰ یا اوایل دهه ۹۰ میلادی خواهد بود، زمانی که مدتی پیش روی این موضوع کار می‌کردم. اما اطلاعات ضروری از آن زمان تاکنون هیچ تغییری نکرده است.

بنابراین، هنوز هم هر کاری که لازم باشد انجام خواهد داد. اما نزدیک شدن به پایان اول قرنطیان مرا به یاد زمانی می‌اندازد که در نیروی دریایی بودم. من بیش از سه سال در یک ناوشکن در نورفولک، ویرجینیا بودم.

و ما قبلاً زیاد به مدیترانه می‌رفتیم، حداقل سالی یک بار یا بیشتر. من سه یا چهار سفر به آنجا داشتم. و ما برای چند ماه آنجا نبودیم.

و برگشتن به خانه همیشه لحظه هیجان‌انگیزی بود. تقریباً در وسط اقیانوس اطلس، اولین ایستگاه رادیویی ایالات متحده را دریافت می‌کردیم. و همیشه، به طرز عجیبی، ایستگاه رادیویی که دریافت می‌کردیم از فورت وین، ایندیانا بود.

، آنجا بود که حتماً دکل و فرستنده‌ی خیلی بزرگی داشته. یا مثلاً بازتاب زمین در آن روزها AM یک ایستگاه، قبل از ماهواره‌ها و همه چیز در دهه‌ی ۶۰ میلادی. آن اولین ایستگاهی بود که دریافت می‌کردیم

و این همیشه هیجان‌انگیز بود. اما ما قبلاً در مورد تب کانال در راه برگشت صحبت می‌کردیم، به این معنی که ما تب داشتیم تا وارد کانال به اسکله شویم تا بتوانیم مدتی از کشتی مرخصی بگیریم

خب، احساس می‌کنم یه کم، یه کم تب و تاب کانال داریم، الان که به قرن‌تین می‌رسیم، جایی که پایان نزدیکیه. فصل‌های ۱۵ و ۱۶. مطالب زیادی اونجا هست

ما نمی‌توانیم حق مطلب را ادا کنیم، اما مروری کلی بر آن مطالب خواهیم داشت و سپس شما را به سفری خواهیم برد تا بتوانید در تحقیق و یادگیری خود، هفت دریای اول قرن‌تین را ببینید. این کتاب مطمئناً تقریباً به همه چیز می‌پردازد و تقریباً هر نوع مسئله قابل‌تصور را مطرح می‌کند. بشریت همیشه تقریباً یکسان بوده است و قرن‌تین نیز تفاوت چندانی با ما نداشتند

آنها فقط در زمان و مکان متفاوتی زندگی می‌کردند. بنابراین امروز می‌خواهم به بررسی اجمالی تاریخی جنبش نوسازی کارزماتیک پردازم. این دفترچه یادداشت شماره ۱۵ است

باید آن دفترچه یادداشت را جلوی‌تان داشته باشید. اگر دفترچه یادداشت داشته باشید، همه این سخنرانی‌ها بهتر می‌شوند. من به آن تکیه می‌کنم؛ من روی تخته می‌نوشتیم و این به شما چیزهایی می‌دهد که با خود به خانه ببرید

من معمولاً مطالب را خیلی کامل‌تر می‌نویسم. گاهی اوقات با خواندن آن، این را به شما منتقل می‌کنم و سعی می‌کنم بهترین کار ممکن را انجام دهم، اما این به شما چیزی می‌دهد که می‌توانید مطالعه کنید. این به شما یک کتابشناسی می‌دهد، بنابراین می‌توانید این چیزها را جستجو کنید

بنابراین، این یادداشت‌ها مفاهیم اول قرن‌تین ۱۲ تا ۱۴ را همراهی می‌کنند. خب، من این‌ها را کامل‌تر از اکثر یادداشت‌های دیگر نوشته‌ام. بنابراین، شاید کمی بیشتر نکات را برجسته کنم تا این سخنرانی را خلاصه‌تر کنم.

همانطور که خوب می‌دانید، من به سختی می‌توانم چهار یا پنج صفحه را تمام کنم، و ما اینجا حدود ۲۰ صفحه یادداشت داریم. بنابراین قرار است امروز در سخنرانی، چه یک ساعت، چه یک ساعت و ۱۵ صفحه یا بیشتر، به این موضوع پردازیم. بنابراین، من همه آن را برای شما نمی‌خوانم، اما هایلایت می‌کنم و به اندازه کافی نوشته شده است که بتوانید خودتان آن را بخوانید

در مورد مروری تاریخی مختصر بر نکات برجسته توسعه جنبش کارزماتیک در قرن بیستم آمریکا صحبت کنید. اصطلاح «تجدید حیات» که احتمالاً بهترین راه برای اشاره به این موضوع است، به این دلیل است که کارزماتیک بخشی از یک جنبش بزرگتر است. جنبش تجدید حیات در آمریکا از نظر تاریخی به عنوان شامل سه موج توصیف شده است

این سه موج در مقاله‌ای از پیتر واگنر مورد بحث قرار گرفته است. پیتر واگنر استاد مدرسه علمیه فولر بود و به شدت در جنبش نوسازی، به ویژه با جان ویمبر از کالیفرنیا، مشارکت داشت. واگنر همچنین مقاله‌ای در فرهنگ لغت جنبش‌های پنطیکاستی و کارزماتیک نوشت که زوندروان آن را منتشر کرد

داشتن این یک فرهنگ لغت خیلی خیلی خیلی مهم است. من اکیداً توصیه می‌کنم که قفسه‌های خود را با فرهنگ لغت‌ها و دایره‌المعارف‌های کتاب مقدس پر کنید. تعدادشان زیاد است، اما می‌توانند پاسخ‌های سریعی به شما بدهند.

شما می‌توانید به عنوان کشیش یا رهبر مذهبی جستجو کنید و چیزهایی پیدا کنید. امیدوارم سوالات زیادی پیش بیاید، اگر چیزی جز کنجکاوی خودتان نباشد. این یک فرهنگ لغت عالی است و عنوان روی سه موج این موارد را شرح می‌دهد.

این سه موج عبارتند از پنطیکاستی، کاریزماتیک و موج سوم که همان جنبش ویمبر است. این سه موج ۳۸ دسته برای طبقه‌بندی ایجاد کردند، اما کلید تداوم، تجدید روح القدس به عنوان یک جنبش منسجم واحد به سوی تکثیر گسترده‌ای از انواع افراد و جوامع است که از آن دیدگاه واحد به اصطلاح تجدید روح القدس گرد هم آمده‌اند. جنبش تجدید، آماري که من دارم واقعاً به اواخر دهه ۱۹۸۰ و اوایل دهه ۱۹۰۰ برمی‌گردد و مطمئنم که این آمار از آن زمان به صورت تصاعدي افزایش خواهد یافت زیرا این یک جنبش رو به رشد است، به ویژه در آمریکای جنوبی و مرکزی.

موج اول، این سه موج، موج اول پنطیکاستی است. پنطیکاستی بر موج احیای اولیه آمریکایی سوار شد، حتی به ویتفیلد در ساحل شرقی نیز بازگشت، اما در جوامع سیاه‌پوست و غیرسفیدپوست در اواسط دهه ۱۷۰۰ آغاز شد. این جنبش به طور جدی در اوایل دهه ۱۹۰۰ با جنبه‌ای بین‌نژادی آغاز شد که با تاریخ متنوعی ادامه یافت.

در واقع عالی‌ه. این جنبه‌ی بین‌نژادی، بسیاری از فرقه‌هایی که تا حد زیادی متعلق به سفیدپوستان آمریکا بودند را شرم‌نده می‌کند، و متأسفانه گاهی اوقات هنوز هم این موضوع صادق است. من فکر می‌کنم واقعیت‌های عملی در مورد ادغام کلیساها وجود دارد که ممکن است مؤثر باشند یا نباشند، اما در عین حال، ما باید زندگی و خدمات خود را ادغام کنیم.

من عاشق رفتن به یکی از کلیساهای سیاه‌پوستان در گرند ریپدز، میشیگان هستم، جایی که چندین بار موعظه کرده‌ام، و شرکت در آن و عضویت در آن یک مراسم هیجان‌انگیز است. در واقع، وقتی در میشیگان هستم احساس می‌کنم که به جنوب برگشته‌ام، زیرا بسیاری از آن افراد ریشه‌های جنوبی برای آشپزی دارند که عالی است، و برای بیان خودشان. اکنون، نقطه عطفی برای آغاز جنبش پنطیکاستی مدرن به عنوان احیای خیابان آزوسا در لس‌آنجلس شناخته می‌شود.

این اتفاق از حدود سال‌های ۱۹۰۶ تا ۱۹۱۳ رخ داد. مردی به نام ویلیام سیمور به شدت در آن دخیل بود برخی گزارش‌های منتشر شده‌ای را که در مورد احیای ولج منتشر می‌شد، مشاهده می‌کنند و شخصی که در سال‌های ۲۰۰۴ و ۲۰۰۵ به شدت در آن دخیل بود، ایوان رابرتز نام داشت و او به آمریکا آمد و کاتالیزوری بود. برای جلسات تجدید حیات در اینجا بود.

احساسات‌گرایی بخش بزرگی از پنطیکاستی است. این بخش به نیاز عمیق به ارائه شواهد تجربی به فرد اشاره دارد که نشان دهد او الوهیت را لمس کرده است. من اقوام زیادی دارم که در جنبش پنطیکاستی شرکت داشتند.

من در یک خانواده مسیحی بزرگ نشدم. پدرم، من هرگز پدرم را در کلیسا ندیدم، اما یک بار را در کودکی به یاد دارم که پدرم با ماشین به یک کلیسای پنطیکاستی رفت و در پارکینگ نشست و صدای سرود و موعظه را می‌شد شنید. انگار دیوارها روی این کلیسا حرکت می‌کردند و یادم می‌آید که پدرم می‌گفت این یعنی دین

او عمه‌ای داشت که به شدت در کلیسای پنطیکاستی فعالیت داشت. پدرم اهل کلیسا نبود، اما به خواهرش احترام می‌گذاشت و تحت تأثیر قرار گرفته بود. عمه‌ام برایم تعریف کرد که یک بار مست شده بود و به خانه‌اش آمده بود و روی کنده‌ای ایستاده بود و بیرون موعظه می‌کرد.

ما این پدیده را زیاد دیده‌ایم وقتی مردم به شدت احساس گناه می‌کنند. آنها سعی می‌کنند به دین نزدیک شوند، اما نمی‌دانند چه کار کنند، چون هنوز واقعاً نفهمیده‌اند که شناخت مسیح یعنی چه. پدرم بارها و بارها کتاب مقدس را خوانده بود و اطلاعات زیادی در مورد آن داشت.

ما قبلاً در مورد آن صحبت می‌کردیم، اما چیزی وجود داشت که مانع او می‌شد، زیرا اگر نمی‌توانست آن را احساس کند، فکر نمی‌کرد واقعی باشد، و خیلی سخت بود که با او ارتباط برقرار کنیم، از نظر این واقعیت که احساسات اشکالی ندارند، اما در نهایت، اعتراف و رابطه ما با عیسی و صلیب کاملاً ضروری است. بنابراین، احساسات گرایی بخش مهمی از این ماجرا است. همانطور که کسی گفته است، برنده شدن در بحث با کسی که تجربه‌ای داشته است غیرممکن است.

من متوجه شدم که این اغلب کاملاً درست است. هیچ فایده‌ای ندارد که سعی کنیم آنچه مردم به عنوان تجربیات خود ادعا می‌کنند را انکار یا تضعیف کنیم. این کار جواب نمی‌دهد زیرا آنها بیش از حد به آن تجربیات مدیون هستند.

بنابراین، برای بحث در مورد آن باید به موارد دیگری نیز توجه کنیم. سوم، افرادی که در جنبش نوسازی شرکت کردند، خیلی زود توسط فرقه‌های اصلی خود طرد شدند. بسیاری از این افراد در فرقه‌های اصلی بودند و به سبک پنطیکاستی روی آوردند.

آنها رد کردند، و بیرون رفتند، و فرقه‌های جدید خودشان را تشکیل دادند. فرقه‌های پنطیکاستی با گرد هم آمدن این افراد شروع به شکل‌گیری کردند. یک مجموعه فرقه‌ای عظیم از پنطیکاستی‌ها، کلیسای خدا، و مجمع خدا وجود دارد.

من حتی نمی‌توانستم همه اینها را برای شما تعریف کنم، اما با این وجود، آنها در ایالات متحده و به ویژه در آمریکای جنوبی و مرکزی بسیار رایج هستند. آموزه متمایز، شماره چهار، در پایین صفحه ۲۰۲، از این موج اول این بود که همه مسیحیان به دنبال یک تجربه مذهبی پس از گرویدن به نام غسل تعمید در روح القدس هستند. و این بسیار مهم است.

پنطیکاستی‌ها قویاً مبتنی بر تجربه غسل تعمید روح القدس پس از گرویدن به مسیحیت بودند. من هنوز عمه‌ام را به یاد دارم، که قبلاً به او اشاره کردم که پدرم به او احترام می‌گذاشت. وقتی در مأموریت‌های خانگی با ارتش بودیم، ما حمایت مالی جمع می‌کردیم و سال‌ها بعد یک بار به دیدنش رفتم و یک شام روستایی خوب خوردیم و کارهایی را که انجام می‌دادیم با هم به اشتراک گذاشتیم.

او در حین مکالمه از من پرسید و گفت، «هنوز متوجه نشده‌ای؟» «من نفهمیدم منظورش چیست. او فقط مدام از من می‌پرسید، «هنوز متوجه شده‌ای؟» «منظورش این بود که آیا تعمید روح القدس را گرفته‌ای، که از نظر او برای ورود به خدمت تمام‌وقت ضروری بود. بنابراین، او نوعی الهیات عمل‌گرایانه و سطح بالا داشت که محک محکمی بود برای اینکه آیا من واقعاً صلاحیت ورود به خدمت را دارم یا نه.

این همان تجربه مذهبی پس از گرویدن به مسیحیت بود. یک مؤمن تعمید یافته با روح ممکن است یک یا چند مورد از هدایای ماوراء طبیعی شناخته شده در کلیسای اولیه را دریافت کند. و البته، همانطور که

احتمالاً می‌دانید، در جنبش پنطیکاستی، تکلم به زبان‌ها، آزمونی برای تشخیص این بود که آیا شما توسط روح القدس تعمید یافته‌اید یا خیر.

حال، احساسات گرایی به یک نیاز عمیق در انسان‌ها اشاره دارد که شواهد تجربی قابل درک ارائه می‌دهد. مبنی بر اینکه ما به الوهیت دست یافته‌ایم. و این، حداقل می‌توان گفت، بخشی از طبیعت انسان است. برخی از دیگران احساساتی‌تر هستند، اما به یک نقطه مشترک می‌رسند.

فکر می‌کنم به همین دلیل است که در آمریکای مرکزی و جنوبی اینقدر محبوب بوده است، چون فرهنگ این کشورها بسیار اجتماعی است. من عاشق اسپانیایی‌تبارها، لاتین‌تبارها، کوبایی‌ها و تا حدودی مکزیکی‌هایی هستم که در این کار مشارکت دارند، اما بیشتر آمریکای مرکزی و جنوبی. من عاشق این افراد هستم.

آنها خیلی خونگرم و، اگر بخواهیم بگوییم، خیلی احساساتی هستند. و بنابراین، این [موضوع] به شدت به آنها وابسته بود. و البته، با توجه به اینکه تقریباً فقط یک پیشینه کاتولیک رومی داشتند که بسیار متین بود، آنها به سرعت به این جریان پیوستند.

آموزه‌ی دومین اثر فیض، همانطور که شناخته شده است، که تعمید در روح القدس نامیده می‌شود، در طول تاریخ جنبش نوسازی، محل بحث بوده است. موج اول، دوم و سوم حتی در این مورد هم اتفاق نظر ندارند، چه برسد به گروه‌های خارج از جنبش نوسازی. من اینجا سه کتاب به شما داده‌ام که می‌توانید به آنها نگاهی بیندازید.

دونالد دیتون یک پنطیکاستی است و کتابی در مورد ریشه‌های پنطیکاستی نوشته است. آنتونی هولکامب در واقع یک کالوینیست است که از آن منظر در مورد زبان‌ها می‌نویسد. و هارولد هانتز، من دقیقاً مطمئن نیستم که آیا کلیسای خدا است یا پنطیکاستی، اما او پایان‌نامه‌ای در فولر نوشته است، که یک مدرسه اصلی برای آموزش کارزماتیک‌ها و پنطیکاستی‌ها، افراد نوسازی است.

و خب، این از دهان خود طرف مقابل نوشته شده، به اصطلاح. من سعی می‌کنم مطالبی را به شما ارائه دهم که از دیدگاه آنها منصفانه باشد. اینها چیزهایی هستند که می‌توانید جستجو کنید.

بنابراین، موج اول جنبش پنطیکاستی بود. این یک جنبش کلیسایی است. آنها کلیساها را تأسیس کردند، فرقه‌ها را تأسیس کردند، و کاملاً مالکیت این محیط‌های فرقه‌ای جدید را در اختیار داشتند، و مانند آتش‌سوزی رشد کرده‌اند و همچنان به این کار ادامه می‌دهند.

من جنبش وسلی را به خودی خود در جنبش نوسازی قرار نمی‌دهم، اگرچه آنها بسیاری از ویژگی‌های جنبش نوسازی را دارند، و گاهی اوقات برخی از آن کلیساهای منفرد ممکن است داشته باشند، اما آنها گروه دیگری هستند که به شدت در جنبه‌های خاصی از جنبش نوسازی مشارکت دارند، اما نه دقیقاً مانند پنطیکاستی‌ها یا حتی کارزماتیک‌ها. موج دوم، نوسازی کارزماتیک نامیده می‌شود. بنابراین، پنطیکاستی موج اولیه از اواسط دهه ۱۷۰۰ بود.

جنبش کارزماتیک بعداً ظهور کرد و به جای اینکه از پنطیکاستی بیرون بیاید، از پنطیکاستی جدا بود. شاید برخی از افرادی که آن را آغاز کردند، در برهه‌ای از زندگی اولیه خود درگیر آن بودند و این جنبش به جنبشی درونی در فرقه‌های دیگر تبدیل شد. کاتولیک‌های رومی بخش بزرگی از چیزی هستند که به عنوان جنبش کارزماتیک شناخته می‌شود.

بسیاری از مردم ممکن است متوجه این موضوع نباشند، اما روم‌گرایی به شدت در جنبش نوسازی، که کاریزماتیک نامیده می‌شد، دخیل بود. سازمان بازرگانان مسیحی یک سازمان بازرگانان کاریزماتیک بود. موج دوم، صفحه ۲۰۳، به عنوان آغاز دهه ۱۹۵۰ شناخته می‌شود.

افرادی در فرقه‌های اصلی، دکترین پنطیکاستی را به همراه تعمید ادعایی روح‌القدس و اعمال مواهب ماوراءالطبیعه پذیرفتند. این افراد زیرگروه‌هایی را در فرقه‌های خود تشکیل دادند. آنها فرقه را ترک نکردند و در آن باقی ماندند.

و ما به برخی از شهادت‌های رهبران فرقه‌ای در مورد برخی از این مسائل نمی‌پردازیم. آنها آثار جدیدی از جمله انجمن‌های بازرگانان را ایجاد کردند، اما عموماً به کلیساهای پنطیکاستی نپیوستند. آمار سال ۱۹۸۸ که مطمئناً مربوط به زمان است، بیان می‌کند که طی یک دوره ۲۵ ساله قبل از آن تاریخ، گروه کاریزماتیک به بیش از ۱۶ میلیون پروتستان و ۳۵ میلیون کاتولیک رومی افزایش یافته است.

در حال حاضر آمار دقیقی در دسترس ندارم، اما شک دارم که خیلی کاهش یافته باشند و شاید حتی افزایش هم یافته باشند. چیزهای جالب زیادی اینجا وجود دارد. من به سازمان بازرگانان مسیحی اشاره کردم.

وقتی در نیروی دریایی نورفک، ویرجینیا بودم، یک بار به یک سازمان بازرگانان مسیحی رفتم. من یک مسیحی جدید بودم. نمی‌دانستم موضوع چیست، اما آنها ناهار رایگان ارائه می‌دادند. من یک پسر فقیر نیروی دریایی بودم که سعی می‌کردم آخر هفته از پایگاه دور باشم، بنابراین تصمیم گرفتم به آن بروم.

خب، به آنجا رسیدیم. ساختمانی در مرکز شهر نورفک بود و کلی تاجر و بازرگانی‌کننده و غیره آنجا بودند. آنها بسیار دوستانه و مهمان‌نواز بودند و من پشت میز نشستم و غذای خوبی خوردم. خب، بعد از تمام شدن غذا، آنها یک مراسم مذهبی را شروع کردند و انجیل را موعظه کردند، اما بعد از آن، به بخشی از مراسم رفتند که از مردم خواستند روی صندلی‌هایشان زانو بزنند و برای هدیه روح‌القدس دعا کنند، و مردم دور من آمدند، دستشان را روی من گذاشتند و با من صحبت کردند.

من برایشان غریبه بودم، و آنها با من درباره این کار دوم روح‌القدس صحبت کردند و سعی کردند درباره صحبت به زبان‌های دیگر با من صحبت کنند و به نوعی به من نشان دهند که چگونه می‌توان این کار را شروع کرد، شاید مثل وقتی که ماشین چمن‌زنی خود را برمی‌دارید و باید کمی آن را آماده کنید. آن جلسه بود. آنها نیت خیری داشتند.

آنها به مسیحیان اعتقاد داشتند، و با این حال تمرکزشان بر روی آن بود. تمرکز زیادی روی آن غسل تعمید روح و آن تجربه مذهبی حاصل از فیض دوم داشتند. خب، در اینجا کتابشناسی بیشتری آمده است.

یک بار دیگر، کمی قدیمی اما هنوز هم مربوط به آن دوره است، که در واقع کانون جنبش نوسازی در دهه‌های ۷۰، ۸۰ و ۹۰ میلادی بود. این کانون اصلی است. جنبش وینیارد اکنون به نوعی جنبش غالب است، حتی با وجود اینکه همه این فرقه‌ها، فرقه‌های پنطیکاستی، همچنان ادامه دارند. با این حال، به دلایلی، ما به اندازه گذشته در مورد آن چیزی نمی‌شنویم.

ریچارد کاویدو مطالب زیادی در این مورد نوشته است، نه تنها این مطلبی که اینجا است، بلکه می‌توانید مطالب دیگری را هم جستجو کنید. جنبش نوسازی کاتولیک، ریچارد بورد و فاکنر، کاریزماتیک‌های کاتولیک، و می‌توانید ببینید چه خبر است. به علاوه، با گوگل امروزی، می‌توانستم این کار را انجام دهم، اما این کار را نکردم.

شما می‌توانید به سرعت شرایط فعلی را درک کنید، اما مطالعه تاریخ بسیار مهم است، حتی قبل از انجام این کار. بنابراین این موج دوم است. این جنبش کاریزماتیک است.

آنها فرقه‌ای تشکیل ندادند، در فرقه‌هایشان باقی ماندند، گروه‌های خدماتی مانند سازمان بازرگانان مسیحی را تأسیس کردند و سعی کردند پیام «کار دوم فیض» را گسترش دهند. موج سوم بخش جالبی از همه اینهاست. موج سوم خود را به طور قابل توجهی متفاوت از موج اول و دوم می‌داند و در واقع، همینطور هم هست.

اگرچه هنوز هم عطایای ماوراءالطبیعه روح را به عنوان هنجاری برای کلیسای امروز می‌دانند، اما نه برچسب پنطیکاستی و نه برچسب کاریزماتیک را نپذیرفته‌اند. آنها این برچسب‌ها را نمی‌خواهند. توصیف موج سوم توسط یکی از خودشان، پیتر واگنر، در آن مقاله به آنها نسبت داده شده است.

و احتمالاً تنوع بیشتری نسبت به آنچه من حتی می‌دانم وجود دارد، اما کلیسای وینیارد یکی از نمایندگان اصلی، نمایندگان باقیمانده، بنیانگذاران این موج سوم است. در سال ۱۹۸۳، مقاله‌ای که توسط کتاب او، کتاب پیتر واگنر، موج سوم روح القدس، محبوب شد، نوشته شد. اما او مقاله‌ای در مورد انجام معجزات نوشت.

در مدرسه دینی فولر، آنها یک کلاس تجربی با جان ویمبر داشتند، که بنیانگذار این موج سوم بود، فکر می‌کنم از لس‌آنجلس، اما در منطقه جنوب مرکزی کالیفرنیا. و در نتیجه آن، این جنبش به نوعی بیشتر در معرض دید عموم قرار گرفت. کمی بعد در مورد آن مقاله صحبت خواهیم کرد.

ویمبر و واگنر هر دو در فولر و در خدمت کلیسا هم‌گروه بودند. مقاله واگنر با عنوان «موج سوم در فرهنگ لغت»، این موضوع را خلاصه و روشن می‌کند. همانطور که گفتیم، جنبش موج سوم ارتباط نزدیکی با جان ویمبر دارد.

او چندین کتاب با عنوان «بشارت قدرت» و «شفابخشی قدرت» نوشت. ویمبر در واقع یک نوازنده راک در کالیفرنیا بود، فردی نجات نیافته، مسیحی شد و به استفاده از استعدادهای ماوراء طبیعی روی آورد. من کل داستان، زندگینامه ویمبر را نمی‌دانم، اما او فرد بسیار صادقی بود.

او توسط یکی از ایستگاه‌های تلویزیونی اصلی، ایستگاه‌های تلویزیونی ملی، مصاحبه شد. در ایالات متحده چندین مصاحبه از این دست وجود دارد که احتمالاً بخشی از ضبط هستند، شاید حتی در یوتیوب. و من همیشه آنها را جالب می‌دانستم زیرا، اولاً، او سعی نکرد مردم را به دنبال استعدادهای ماوراءالطبیعه ببرد، اما گفت که آنها کاملاً در دسترس هستند.

و در یک مصاحبه خاص، به یاد دارم که مصاحبه‌کننده، که گوینده اصلی یکی از ایستگاه‌ها بود، در مراسم بود و افرادی در حال پایین آمدن بودند. و در آن زمان، چیزی به نام تمرین‌های خنده وجود داشت. به آن دعای خیر تورنتو می‌گفتند.

در مجله مسیحیت امروز در موردش صحبت شده بود. و آنها به محراب می‌رفتند و می‌خندیدند، منظورم این است که، خنده‌دار. ضمناً، این چیز جدیدی نیست.

در کنتاکی، در طول جنبش پنطیکاستی، تمرین‌های خنده وجود داشت. مردم از درختان بالا می‌رفتند. انواع داستان‌ها در مورد احساساتی بودن این جنبش در آنجا وجود دارد.

خب، همان چیز، شاید کمی کمتر احساسی، اما آنها به محراب می‌رفتند و می‌خندیدند. مصاحبه‌کننده از ویمبر پرسید که آیا این یک معجزه بود؟ و پاسخ ویمبر کاملاً گویا بود. او گفت، نمی‌دانم، و واقعاً برایم مهم نیست، اما آن شخص را می‌شناسم.

او یک وکیل است. او زندگی پر از استرسی دارد. و اگر خدا بتواند به او کمک کند تا استرسش را کاهش دهد و آرامش روحی پیدا کند، اشکالی ندارد.

حالا، من تا حدودی آن جمله را خلاصه کردم، نه دقیقاً کلمات، بلکه اصل مطلب را. بنابراین، منظور او این بود که خیلی روی اثبات معجزه‌آسا بودن چیزی تمرکز نداشت، بلکه روی پذیرش این فرض متمرکز بود که روح خدا در حال کمک به مردمش در تجربه مذهبی‌شان است. بنابراین، اگر قرار باشد خطوط تمایزی بین پنطیکاستی و کاریزماتیک ترسیم کنید، ویمبر کمی مرتد بود، اما در عین حال، او مروج آن جنبش خاص بود.

معمولاً می‌توان با مراجعه به انجمن کلیساهای وینپارد، به یک کتابشناسی به‌روز دست یافت و در آنجا می‌توانید ادبیات و اقلام تبلیغاتی آنها را پیدا کنید. ویمبر و واگنر هر دو اکنون رفته‌اند و آن جنبش همچنان ادامه دارد. این جنبش برخی از مشکلات خاص خود را پشت سر گذاشته است، به‌ویژه در مورد مسئله حواریون و پیامبران امروزی، و می‌توانید آن را از نظر تاریخی مطالعه کنید.

وارد این بحث نمی‌شوم. جنبش موج سوم بر بسیاری از سطوح مسیحیت انجیلی تأثیر گذاشته است. موج سوم در مدرسه علمیه فولر، همانطور که اشاره کردم، پیتر واگنر یکی از بازیگران اصلی و عضو هیئت علمی نشانه‌ها، شگفتی‌ها و رشد کلیسا داشت و در مجله MC510 در مأموریت‌های فولر بود و دوره‌ای به نام مسیحیت امروز منتشر شد.

من هنوز آن مجله را جایی دارم و یادم هست چه زمانی منتشر شد. فکر می‌کنم آن زمان در مدرسه بودم. این دوره توسط دانشجویان جهان سومی در هماهنگی با جنبش موج سوم در مدرسه علمیه فولر برگزار شد و آنها دوره‌ای برای یادگیری و تمرین انجام معجزات داشتند.

خب، من آنجا نبودم. من هرگز چنین چیزی را تجربه نکرده‌ام، بنابراین نمی‌خواهم در مورد بسیاری از مسائل مربوط به آن نظر مثبت یا منفی بدهم، و در عین حال، همانطور که گفتم، شما هرگز با کسی که چنین تجربه‌ای داشته است بحث نمی‌کنید زیرا ادعای آنها، و تأکید می‌کنم که کلمه ادعا، چیزی است که نه آنها و نه شما در نهایت نمی‌توانید آن را اثبات کنید. این یک ادعا است، یک ادعا است، و الهیات شما چیزی است که واقعاً باید اعتبار ادعاها را تعیین کند.

ادعاها مرجعیت ندارند. الهیات مرجعیت دارد، و البته، برای هر یک از این دیدگاه‌های خاص در مورد به کارگیری هدایای معجزه‌آسا، الهیات‌هایی وجود دارد. از همین جا باید شروع کنید.

خب، جنبش موج سوم شاخه‌های نسبتاً بلندی داشت. در واقع، حتی با حوزه علمیه دالاس نیز در هم تنیده شد. در نهم دسامبر ۱۹۸۷، دان کمپبل، که رئیس حوزه علمیه دالاس بود، نامه‌ای را منتشر کرد که در آن اخراج سه استاد اعلام شده بود. من این نامه را دیدم و احتمالاً آن را در جایی در پرونده‌ام دارم، نقل قول می‌کنم، در مورد مسئله پایبندی به موضع و عمل غیر کاریزماتیک عقیدتی حوزه علمیه.

این افراد در اواسط سال تحصیلی آزاد شدند که در هر موسسه آموزشی امری افراطی است. این افراد دکتر والتر بودین بودند. او مدرک دکترای هاروارد داشت.

او یک استاد بسیار بسیار مهم در رشته‌ی عهد عتیق سامی بود که جایگاه کوچکی نداشت. جک دیر استاد الهیات بود. او از نظر تحصیلی به آن اندازه معتبر نبود، اما در آن زمان فرد بسیار محبوبی در دالاس بود.

تا جایی که من به یاد دارم، دکترای او از دالاس است. دکتر دونالد سانوکیان، استاد خطابه و ارتباطات، و سخنران عمومی بسیار تأثیرگذاری بود. بنابراین، این سه نفر ایده‌های موج سوم را که اگر بخواهیم به طور کلی از این اصطلاح استفاده کنیم، کاریزماتیک بود، اعتراف کردند و در نتیجه، دالاس آنها را رها کرد.

از آن زمان، جک دیر، که کتاب‌هایی نوشته بود که واقعاً محرک بسیاری از اتفاقات اینجا بودند، به یکی از مدافعان اصلی موج سوم تبدیل شده است. او در حال حاضر کشیش یک کلیسا است. او چندین کتاب نوشته است.

او مدافع مسیحیت شد، اما اخیراً چیز زیادی در مورد او نشنیده‌ام. در این دوره به سخنرانی‌های او در انجمن الهیات انجیلی گوش دادم و او هنوز هم یکی از بازیگران آن جنبش است. او قول یک سه‌گانه جلدی را داده بود. دو جلد از آنها در کتابشناسی موجود است.

سومین مورد در سال ۹۷ منتشر شد، که ممکن است کمی بعدتر در جلد، در کتابشناسی باشد. بنابراین، رویگردانی محققان سطح بالا از یک جنبش کلاسیک پایان‌گرای، که بعداً توضیح خواهیم داد دالاس پایان‌گرای بود، نشان می‌دهد که موج سوم تا چه حد در انجیل‌گرایی آمریکایی نفوذ کرده بود. اینها، اگر بخواهید، روشنفکرانی بودند.

ما گاهی اوقات به دانشگاهیان این‌طور اشاره می‌کنیم، و آنها از یک محیط اصلی به این تغییر گرایش پیدا کردند. جالب بود. وقتی همه این اتفاقات افتاد، من در آن دوره در تدریس بسیار فعال بودم.

من چندین سال استاد مدرسه الهیات گریس بودم و همچنین دوران حرفه‌ای‌ام را در مدرسه الهیات گرند ریپدز به پایان رساندم. بیش از 30 سال در مقطع تحصیلات تکمیلی تدریس کردم و هنوز هم آن را به خاطر دارم. من همه این افراد را به طور اتفاقی می‌شناختم.

من آنها را در جلسات حرفه‌ای می‌دیدم، اما چیزی که به طور خاص به یاد دارم این است که پس از اخراج دکتر بودین به جلسه موسسه تحقیقات کتاب مقدس آمد، مراسم عبادی را انجام داد و پس از آزادی شهادت خود را ارائه داد. من هنوز آن را به یاد دارم انگار که دیروز بود. بودین فردی کم‌حرف، بسیار سرزنده، بسیار دانشگاهی بود، نه یک فرد احساسی، اما در زندگی قبلی خود با چالش‌های زیادی روبرو بود که او را از نظر شخصی، عاطفی و روانی فلج کرده بود.

شهادت او گواهی بر تجربه موج سوم بود که او را از بار سنگینی که از وضعیت زندگی قبلی‌اش به دوش می‌کشید، رها کرد. این به نوعی برای او یک تغییر مذهب بود و کاملاً واقعی بود. همانطور که گفتم، او کسی بود که می‌توانست تمام روز عبری را تجزیه و تحلیل کند و دکترای خود را در رشته زبان‌های سامی از دانشگاه هاروارد دریافت کرده بود.

بنابراین، جنبه عقل‌گرایانه این فرد کم نیست. او یک متکلم سیستماتیک نبود و با بسیاری از جنجال‌های مربوط به این چیزها در ارتباط نبود، اما با این وجود، این موضوع زندگی او را تغییر داد. ضمناً، تقریباً در همان زمان، شنیدم که یک محقق بزرگ دیگر شهادت داد که چگونه جنبش نوسازی کاتولیک رومی او را آزاد کرد.

به عبارت دیگر، مفاهیم آن جنبش به او جان تازه‌ای بخشید. و خنده‌دار بود، دو زمینه متفاوت، شهادت یکسان. من همچنین از افرادی که در جنبش و مشاوره لری کرایز شرکت داشتند، شنیده‌ام، که جنبشی بود عمدتاً برای ارتباط با خود، خودانتقادی نسبت به خود، و درک خود و نحوه ارتباط با دیگران قبل از اینکه بتوانید به دیگران کمک کنید.

و همینطور که مردم در آن برنامه پیش می‌رفتند، خود لری کرب و دن آلدنر، که من آنها را خیلی خوب می‌شناختم، و تا حدودی خودم، به نوعی تجربه‌های تغییر دین داشتیم، به این معنا که از بار گذشته رها می‌شدیم، تا با آنچه که هستیم به عنوان انسان درگیر شویم و با خودمان ارتباط برقرار کنیم. حالا، هر سه مورد از زمینه‌های مختلفی هستند. یکی موج سوم است، یکی کاریزماتیک‌تر است و دیگری بیشتر در حوزه برخی از چیزهای روانشناختی است.

اما هر سه نفر شهادت‌های مشابهی در مورد رهایی خود دارند. بنابراین، سوالات و مسائل زیادی در مورد اینکه چقدر از آن مربوط به روح القدس است و چقدر از آن در واقع یک فرآیند خودانتقادی خوب برای تجدید حیات است، وجود دارد. خب، من قرار نیست استاد پاسخ به این سوال شوم.

من این را به عنوان یک سوال مطرح می‌کنم. نشانه یک معلم خوب این است که سوالات بیشتری نسبت به پاسخ‌ها مطرح کند. بسیار خب، پس شما آن جنبه از مدرسه علمیه دالاس و تمام اتفاقاتی که در رابطه با آن رخ داد را دارید.

من واقعاً مطمئن نیستم که بودین کجاست. می‌توانید نام دیر را آنلاین جستجو کنید و او را پیدا کنید. فکر می‌کنم بودین به عنوان یک محقق مقیم در یکی از کلیساهای موج سوم ساکن شد.

باید به آنها آفرین گفت، یکی از معدود گروه‌هایی که من تا به حال شناختم که واقعاً افرادی را که در مطالعات کتاب مقدس یا الهیات مهارت داشتند، استخدام کردند تا مربی کلیسا و کارکنان آن باشند. اکثر کلیساهای محافظه‌کار بیش از حد نگران چیزهای دیگری غیر از آموزش هستند. موج دوم و موج سوم به آموزش توجه زیادی داشته‌اند.

بله، آنها باید نظرات خود را اثبات کنند. آنها می‌خواهند مطالبی بنویسند که از نظراتشان پشتیبانی کند. اما چرا برخی از کلیساهای بزرگی که ما می‌شناسیم بسیار کند بوده‌اند؟ چند استثنا در این مورد وجود دارد، اما اکثر آنها در جذب افراد واقعاً آموزش دیده برای مشارکت در خدماتشان بسیار کند بوده‌اند.

در واقع، برخی از آنها با صدای بلند آموزش رسمی را رد می‌کنند، زیرا فکر می‌کنند به آن نیازی ندارند. مدرسه نیز تا حدودی تحت تأثیر قرار گرفت، نه به همان شیوه دائوئیست، اما یکی از A، الهیات انجیلی ترییتی، 3 می‌نامیم، وین گروم بود. گروم از TEDS اعضای برجسته سابق هیئت علمی در چیزی که ما آن را مدافعان اصلی موج سوم بوده است.

در حال حاضر مطمئن نیستم. او همیشه نوعی دستور کار در مورد آنچه که از آن حمایت می‌کند، دارد. او بیشترین فعالیت را در جلسات الهیات حرفه‌ای، در ارائه استدلال‌های غیرقطعی داشته و تعدادی پاسخ به منتقدان ویمبر و جنبش‌های غیرقطعی منتشر کرده است.

من گروم را از نظر حرفه‌ای، نه از نزدیک، اما به طور حرفه‌ای می‌شناسم و او را زیر نظر داشته‌ام. من در تمام جلساتی که او و گافن و برخی دیگر در مورد مسائل مربوط به ترک سیگار و عدم ترک آن بحث می‌کردند، حضور داشتم. حتی یک بار در هواپیما به گروم کمک کردم تا با یک یونانی معامله‌ای انجام دهد. که او کاملاً قادر به انجام آن نبود، زیرا او روی مقاله‌ای کار می‌کرد که قرار بود در یک کنفرانس ارائه دهد.

بنابراین، لمس کردن، اما واقعاً دانستن نیست. او استدلال کرد که انبیای عهد جدید در پیوستگی کامل با عهد عتیق نیستند. ما قبلاً وقتی که اول قرنیتیان را بررسی کردیم، به این موضوع اشاره کردیم

انبیای عهد جدید صرفاً سخنان غیرمعتبر بشری را بیان می‌کنند، مگر اینکه از جانب الهی تأیید شده باشند. آنها حتی ممکن است سخنان نادرستی بگویند، اما او در مفسر، یک شبکه ایمنی می‌بیند. او اخیراً یک جلد بزرگ در مورد الهیات سیستماتیک منتشر کرده است که کمی طعنه‌آمیز است زیرا هم کالوینیسیم و هم گرایش‌های کاریزماتیک را در یک جلد دارد.

این موضوع دهه‌ها پیش بی‌سابقه بود، اما امروزه می‌توانید این چیزها را به روش‌های جالبی با هم ترکیب کنید. مثلاً وین گرودم در ترینیتی، اگرچه خود مدرسه علمیه ترینیتی این دیدگاه‌ها را نداشت. یکی دیگر از نامیده می‌شد و در ایندیانا ریور، ویرجینیا CBN دانشگاه‌های بزرگ، دانشگاه ریجنت است که زمانی دانشگاه واقع شده است که بخشی از نورفولک، ویرجینیا است.

گذراند. من بارها و بارها از آنجا CBN در واقع، همسرم دوران دبیرستانش را درست در همان نزدیکی دانشگاه عبور کرده‌ام و با آن آشنا هستم. اولین رئیس اولیه آن پت رابرتسون بود که یک کاریزماتیک مشهور بود.

می‌توانم چند داستان در مورد آن دوران در نورفولک، دوران خدمت در نیروی دریایی و رفتن به ایستگاه تلویزیونی اولیه او به عنوان یک نیروی دریایی در میان تماشاگران برایتان تعریف کنم، اما نمی‌خواهم وارد این بحث شوم. وقت ندارم همه داستان‌هایم را برایتان تعریف کنم. یکی دیگر از افراد مشهوری که در ریجنت بود، جی. رادمن ویلیامز است.

او یک کتاب سه جلدی با عنوان «الهیات نوسازی» نوشت. رادمن ویلیامز تحصیلات آکادمیک بالایی دارد. او یک محقق پرزبیتی بود که به حوزه کاریزماتیک گروید و به یک الهیدان نوسازی تبدیل شد.

شخص دیگری که اینجا حضور ندارد، اما بعداً به او اشاره خواهیم کرد، جان روتون است. جان روتون در دانشگاه شفیلد پایان‌نامه‌ای نوشت که در مورد مسائل مربوط به ترک سیگار و غیر ترک سیگار منتشر شد. به زودی شما را با آن آشنا خواهیم کرد.

نتیجه‌گیری و مشاهدات. قدرت و نفوذ جهانی جنبش نوسازی به خوبی اثبات شده است. آنها در رشد خود از اکثر فرقه‌ها پیشی گرفته‌اند.

هر سه موج الهیات نوسازی از نظر آکادمیک به بلوغ رسیده‌اند. کانون‌های دیدگاه‌های آنها دیگر نه با جزوه‌ها و احساسات‌گرایی، بلکه با رساله‌ها و کتاب‌ها روبرو هستند. من این تحول را مشاهده کرده‌ام.

کلیسای خدا در کلیولند، تنسی، یک مرکز بزرگ و تعدادی از محققان دارای مدرک دکترا دارد که برای حمایت از دیدگاه‌های خود می‌نویسند. بنابراین، ادبیات مربوط به جنبش نوسازی بسیار گسترده است و باید مورد تحقیق قرار گیرد. بنابراین، ما فقط با ادعاهای احساسی سروکار نداریم.

ما با افرادی سر و کار داریم که در مورد برداشت‌هایشان از کتاب مقدس بحث می‌کنند. ما در مورد این موضوع صحبت کرده‌ایم. این واقعیت که ما برداشت‌هایی داریم، برداشت‌های خلاقانه

همه از همان کتاب مقدس و همان بخش‌ها استفاده می‌کنند و به نتایج متفاوتی می‌رسند. و شما باید تا الان کمی در مورد معنای پرداختن به این موضوع فهمیده باشید، زیرا این پیش‌فرض‌ها و الهیاتی است که آنها خود

را به آن متعهد کرده‌اند که روشی برای برخورد با متن و ساختن معانی از آن متون دارند. و این طیف وسیعی را در بر می‌گیرد.

برای مثال، تنها یک نمونه دیگر که در این جنبش‌ها دخیل نیست، آی. هاوارد مارشال سابق است که جانشین اف. اف. بروس در انگلستان به عنوان رئیس و استاد آن دپارتمان بود و ده‌ها نفر را آموزش داد. اف. اف. بروس و مارشال ده‌ها و ده‌ها محقق آمریکایی را در آن سیستم آموزش دادند. مارشال پایان‌نامه خود را در مورد ایده پشتکار مشروط نوشت.

او این را نمی‌گفت. بعضی‌ها می‌گویند «آیا ممکن است رستگاری‌ات را از دست بدهی؟» اما این خیلی ساده‌انگارانه است. او نوشت، و این در کتابی به نام «در پناه قدرت» منتشر شد.

خواندنش جذاب است. من پایان‌نامه‌اش را دیده‌ام و آن کتاب را هم خوانده‌ام که در آن اساساً استدلال می‌کند که خدا کسی است که ما را نگه می‌دارد. و شما باید وارد این بحث شوید تا در موردش فکر کنید.

اما شخص دیگری هم هست که کالوینیست نیست، اما محقق بسیار بسیار مهمی در توسعه‌ی انجیل‌گرایی آمریکایی بوده است. یک مسیحی معمولی تحت تأثیر استدلال تجربی قرار دارد. بنابراین، افرادی که روی نیمکت کلیسا نشسته‌اند، محقق نیستند، بلکه عمدتاً افراد تجربی هستند.

این حکم که فردی که تجربه دارد هرگز در گرو فردی که استدلال دارد نیست، چیزی است که باید با آن کنار بیایید. همچنین یک هرمنوتیک ساده‌لوحانه از پیوستگی وجود دارد که در جنبش نوسازی دخیل است، آنها ادعا می‌کنند که هر چیزی که در عهد جدید گفته شده است، باید دقیقاً همانطور که در گذشته بوده، اکنون نیز صادق باشد.

و این یک نقطه بحث بزرگ است. این ادعا اکنون نیز مانند دوران رسولان برای فعالیت استفاده می‌شود. من آن را هرمنوتیک تداوم می‌نامم.

طرفداران عدم پایان [عیسی مسیح]، استدلالی مبتنی بر کتاب مقدس دارند، زیرا صرفاً ادعای پیوستگی کامل بین کتاب مقدس و کلیسای قرن اول با کلیسای امروز را دارند. می‌توانید تصور کنید که چقدر باید به اول قرن‌تین ۱۲ تا ۱۴ مراجعه کنند. پولس با مشکلات سر و کار داشت، اما این به متن اثبات آنها برای پرداختن به موضوع زبان‌ها تبدیل می‌شود.

و این فقط واقعیت تاریخ است. پنجم، تعریف معجزه‌آسا آنقدر گسترش یافته است که پیروزی‌های صرفاً احساسی، الله بودی، پیروزی‌های صرفاً احساسی با قدرت معجزه برابر دانسته می‌شوند. ادعای معجزه ابعاد معنایی متنوعی به خود می‌گیرد.

چگونه می‌توان معجزه را تعریف کرد؟ چگونه می‌توان ماهیت معجزه را تأیید کرد و غیره؟ و کارهای زیادی در این زمینه انجام شده است. افراد تحقیق کرده‌اند، کتاب نوشته‌اند و پایان‌نامه نوشته‌اند. این یک حوزه تحقیقاتی بسیار بسیار بزرگ در مورد ادعاهای جنبش نوسازی است.

طرفداران پایان دادن به حیات، که همان عدم تجدید حیات خواهد بود، باید استدلال خود را بر استدلال‌های الهیاتی استوار کنند و پاسخ به استدلال‌های تجربی متعدد را به حالت تعلیق درآورند. این ضرب‌المثل فلسفی را به خاطر داشته باشید؛ چیزها همیشه آنطور که به نظر می‌رسند، ظاهر نمی‌شوند. گذشته از همه اینها، مسائل اصلی در کل این بحث تجدید یا عدم تجدید، معرفت‌شناختی هستند.

ما داریم درباره معرفت‌شناسی صحبت می‌کنیم. حتی ویمبر در برنامه ویژه پیتر جنینگز اعتراف کرد که من سعی داشتم پیتر جنینگز را به یاد بیاورم، بخش زیادی از فعالیت‌های او در خدمت، خودخواسته بود. اما این برای شرکت‌کننده شفاف‌بخش است و بنابراین، اشکالی ندارد.

بودن نمونه‌ی دیگری از شفای روانی است که به معجزه نسبت داده می‌شود. بنابراین، هر چه می‌خواهید اسمش را بگذارید، این یکی از چالش‌های بزرگ طرفداران ترک نکردن سیگار است، توجیه وقایعی که ادعا می‌کنند. و آنها تلاش‌های زیادی برای انجام این کار انجام می‌دهند.

من از طریق فیسبوک با جان روتون دوست هستم. ما با هم دوست شده‌ایم و من به او احترام می‌گذارم. من از کتاب او هنگام تدریس رساله اول قرن‌تین استفاده کردم، که خواندن آن در مواقعی که کنترل و این قبیل چیزها را داشتم، الزامی بود.

آن کتاب اکنون اصلاح شده است و من باید به نسخه اصلاح شده نگاهی بیندازم. اما او در حلقه‌هایی فعالیت می‌کند که ادعا می‌کنند می‌توانند واقعیت این معجزات را نشان دهند. و من نمی‌توانم وارد این بحث شوم زیرا هیچ کس نمی‌تواند از نظر معرفت‌شناختی به اعتبار یا عدم اعتبار ادعاها دسترسی پیدا کند.

من باید بر اساس الهیات خودم پیش بروم، نه بر اساس رسیدگی به ادعاها. در ادامه کمی بیشتر در مورد این موضوع صحبت خواهم کرد. حالا، بگذارید همین جا این را بگویم.

خدا می‌تواند هر کاری را که بخواهد انجام دهد. خدا می‌تواند هر زمان که بخواهد معجزه کند. بحث بین انقطاع و عدم انقطاع بیشتر بحثی است در مورد اینکه آیا این فرد استعداد انجام آن کار را بنا به درخواست دارد یا خیر.

بحث در این مورد، فراتر از این واقعیت است که خدا چه کاری می‌تواند انجام دهد. خدا می‌تواند هر کاری که بخواهد انجام دهد. اما من فکر می‌کنم یکی از کارهایی که خدا از انجام آن خشنود شد، این بود که کلام خود را به ما داد و در چارچوب کلام خود، مرزها را تعریف کرد.

و این یک حوزه تفسیری، هرمنوتیکی و الهیاتی است. در اینجا ابتدا باید به این سؤالات پاسخ دهید و سپس به جنبه تجربی زندگی بپردازید. من صادقانه بگویم از جنبه تجربی لذت می‌برم.

من قصد ندارم در مورد آن بحث موافق یا مخالف کنم. از آن لذت خواهم برد و پایان روز را به خدا واگذار می‌کنم. اما به دلیل نحوه برداشت من از متن عهد جدید، الهیات من هنوز قطعاً در سمت پایان دادن به [زندگی] است.

وسط صفحه. بحث ترک کردن یا نکردن سیگار ادامه دارد. اوه، ببخشید، ۲۰۶.

بله. اصطلاحات «قطع مصرف» و «عدم قطع مصرف» برجسب‌هایی برای نحوه نگرش به این چیزها هستند. و من قبلاً در مورد آن صحبت کرده‌ام.

در اینجا تحلیلی از موضع طرفداران پایان دادن به این امر در پایین صفحه ۲۰۶ آمده است. اینها افرادی هستند که می‌گویند عطایای معجزه‌آسا پس از عصر رسولان ادامه نمی‌یابند. بنابراین، می‌توانیم بگوییم پس از قرن اول.

ویژگی‌های کلی الهیاتی و پیش‌فرض‌های مربوط به دیدگاه پایان‌گرایی. حالا، شما متوجه نمی‌شوید. من یک مرور کلی از این موضوع به شما می‌دهم، اما برای ورود به این حوزه باید ادبیات مربوطه را بخوانید.

و من به شما دو یا سه کتاب در این تعداد، در کتابشناسی کوچکی که به شما داده‌ام و می‌توانید به آن نگاه کنید، می‌دهم. من یک کتابشناسی بسیار مختصر و کنترل‌شده به شما داده‌ام، خیلی فراتر از آن، اما می‌توانید چهار یا پنج کتاب بخوانید و مقداری از این را یاد بگیرید. اول از همه، و به یاد داشته باشید، این به طور کلی به معرفت‌شناسی برمی‌گردد، که به کتابشناسی برمی‌گردد.

گروه معتقد به پایان دادن به دین، عموماً و تقریباً به طور غالب، دیدگاه کالوینیستی نسبت به تاریخ و الهیات دارند. حال، در مورد کلمه کالوینیستی مراقب باشید. این یک اصطلاح نادرست است.

حتی کالوینیست‌ها همیشه مانند کالوین نیستند. اما دیدگاه کالوینیستی از تاریخ و الهیات، نوعی معرفت‌شناسی دارد که هیچ فعالیت و حیاتی مداومی فراتر از قرن اول، زمان رسولان و تولید کتاب مقدس وجود ندارد. و بنابراین، این یک مسئله معرفت‌شناختی بزرگ بین این گروه‌ها است.

سنت‌های الهیاتی کالوینیستی بر اساس چندین مبنا، برای پایان یافتن کارزماتای معجزه‌آسا استدلال کرده‌اند. این استدلال‌ها، دلایلی را برای پایان یافتن عطایای معجزه‌آسا در دوران رسولان ارائه می‌دهند. وقتی این مفاهیم ضمنی خلاقانه را کنار هم قرار می‌دهیم، متون اثبات‌شده‌ای نیستند، حتی اگر متن داشته باشند.

وقتی این موارد را کنار هم بگذاریم، توضیح الهیاتی معتبری برای انواع سوالات کلیدی مربوط به ماهیت عملکرد و طول عمر هدایای معجزه‌آسا ارائه می‌دهند. اما کسی که تحت تأثیر این موضوع قرار می‌گیرد، کسی است که خود را وقف آن ساختار کرده است. خوب؟ پس بیایید در این مورد صادق باشیم.

من و دوستانم جان احتمالاً می‌توانیم تمام روز و تمام شب بحث کنیم و هرگز به توافق نرسیم، هرچند که دوست هستیم و می‌توانیم دوست باشیم. می‌توانیم در مورد این چیزها مودبانه و به طور کامل و آکادمیک صحبت کنیم، اما هرگز به توافق نخواهیم رسید زیرا ساختارهای خلاقانه متفاوتی داریم. اساتید مدرسه الهیات وست‌مینستر، به ویژه در گذشته، اغلب رهبری موج توقف اعتیاد را بر عهده داشتند.

این یک چیز مستقل مربوط به کلیسا نیست. این یک چیز مربوط به باپتیست نیست. این خیلی خیلی به شکل‌گیری‌های اولیه‌ی پرسبیتریانیسم گره خورده است.

مدارس دینی اصلاح‌شده و مدارس دینی از این قبیل. ثانیاً، در صفحه ۲۰۷، تأکید می‌کنم که پایان‌گرایی به تدبیرگرایی وابسته نیست، اگرچه سنت تدبیرگرایی معمولاً پایان‌گرا است، مانند کتاب مقدس مرجع اسکافیلد. لطفاً این را از سرتان بیرون کنید.

پایان‌گرایی و تقدیرگرایی کاملاً به هم وابسته نیستند. پایان‌گرایی بیشتر از آنکه به حوزه علمیه دالاس وابسته باشد، به حوزه علمیه وست‌مینستر، به پرسبیتریانیسم و به کالوینیسم وابسته است. و حوزه علمیه دالاس خاستگاه کالوینیسم نیست.

در نتیجه، آن را صرفاً به سمت افراد معتقد به تدبیرگرایی که موارد زیادی برای انتقاد از خود دارند، پرتاب نکنید. ضمناً، پنطیکاستی‌ها چارچوب تدبیرگرایی را به عنوان یک اصل پذیرفته‌اند، به جز دیدگاه پایان‌گرایی در مورد تدبیرگرایی. کتاب مقدس مرجع اسکوفیلد عمدتاً به این دلیل باقی مانده است که پنطیکاستی‌ها آن را دوست دارند.

آنها تا حد زیادی تقدیرگرا هستند. بنابراین در نحوه نگاهتان به جنبش‌های خاص و نحوه توصیف آنها دقت کنید. تقدیرگرایی یک هدف متحرک است زیرا حوزه علمیه دالاس در دهه‌های گذشته از تقدیرگرایی سنتی به تقدیرگرایی مترقی تغییر شکل داده است.

سوم، کتاب مقدس کامل و کافی تلقی می‌شود، و بنابراین هیچ فرآیند وحیانی فعلی مورد نیاز نیست و در کار نیست. غیر معتقدان به پایان‌گرایی نیز یک کتاب مقدس کامل را می‌بینند. بنابراین، این یک بحث آکادمیک است که باید از طریق ادبیات دنبال شود، زیرا با رسیدن جنبش پایان‌گرایی یا غیر پایان‌گرایی به سن آکادمیک، با استدلال‌های پایان‌گرایی در سطوح جدی‌تری مواجه شده‌اند.

چهارم، یک پنوماتولوژی که روح را به عنوان همراه با کلام می‌داند نه فراتر یا برتر از کلام، برای پایان دادن به رسالت بسیار مهم است و این بخشی از کتاب‌شناسی یا حتی مسیح‌شناسی و پنوماتولوژی آنهاست. پنجم، پایان دادن به رسالت، رسولان را منحصر به فرد عصر رسولان می‌دانند، به ویژه به همراه دیگران در آن زمان اما به ویژه آنها و سپس، برای تأیید، اعلام و نظارت بر نگارش کلام خدا و خدمت به عنوان پایه مسیح برای کلیسا، که از افسسیان 2:20 می‌آید، که متنی اصلی در جنبش پایان دادن به رسالت است. آنها رسولان را منحصر به فرد می‌دانند.

من به جان روتن به خاطر ثبات نظرش تبریک می‌گویم، زیرا او در نشریه دانشگاهی مهم خود در مورد عدم پایان‌گرایی، ضمیمه‌ای دارد که در آن به نفع تداوم مقام رسالت تا عصر حاضر استدلال می‌کند. بنابراین حداقل او در گفته‌هایش ثبات نظر دارد، و برای ثبات نظر، احتمالاً باید این کار را انجام دهید. آنها این را به عصر رسالت پیوند نمی‌دهند یا آن را به عصر رسالت تقلیل نمی‌دهند، بلکه آن را دارای نیروی مداوم می‌دانند.

خب، کلیسای کاتولیک رومی هم همین کار را می‌کند، البته به هیچ وجه تقصیری از بابت تداعی معانی ندارد اما می‌توانیم ببینیم که دو جنبش بزرگ در این مورد مشترک هستند. کارهای معجزه‌آسا، اگرچه همیشه به نوعی توضیح وحیانی از خدا هستند. معجزات وحیانی هستند زیرا ذهن و عمل خدا را منتقل می‌کنند و در درجه اول برای تأیید پیام و یا پیامبر خدا طراحی شده‌اند.

و روتن در کتابش علیه آن استدلال می‌کند. بنابراین، آنها برخلاف روتن، شواهد و مدارکی هستند و من چند صفحه از آن را در اختیار شما قرار داده‌ام. مداخله معجزه‌آسا، چه از طریق معجزه و چه از طریق وحی، وسیله هدایت شخصی خداوند در عصر حاضر نیست.

خدا از طریق کلامش هدایت می‌کند. حال خدا می‌تواند هر کاری که دلش بخواهد انجام دهد، اما خدا با آنچه در کلامش به عنوان راهنمای ما آموزش داده است، مخالفت نمی‌کند. این یک راهنمای شاید نیست بلکه یک راهنمای ضروری است، و این یک نقطه عطف بزرگ بین کسانی است که طرفدار ترک سیگار نیستند و کسانی که طرفدار ترک سیگار هستند.

بسیار خوب، حالا نمایندگان طرفداران ترک سیگار، چه کسانی برای این جنبش نوشته‌اند؟ خب، بی.بی. وارفیلد آن را آغاز کرد. من مطالب زیادی در مورد بی.بی. وارفیلد دارم، اما قرار نیست اینجا وقتم را صرف کنم. به شما می‌گویم چرا، چون روی هم رفته، بی.بی. وارفیلد به بحث فعلی ربطی ندارد، و کسانی که در مورد عدم ترک سیگار می‌نویسند و به بی.بی. وارفیلد می‌پزند، اما هرگز از ریچارد گافین یا فاولر وایت و دیگران نام نمی‌برند، یک راه آسان، یک راه قدیمی را انتخاب می‌کنند.

وارفیلد با کاتولیک‌های کاریزماتیک سر و کار داشت. او با جنبش کاریزماتیک مدرن یا جنبش نوسازی سر و کار نداشت. بنابراین، از پرداختن به وارفیلد دست بکشید و به سراغ ادبیات اولیه‌تر بروید، عمدتاً نماینده بعدی در صفحه ۲۸، ریچارد گافین.

کتاب «دیدگاه‌هایی درباره پنطیکاست» نوشته ریچارد گافین، کتابی خواندنی است. کتاب «دیدگاه‌هایی درباره پنطیکاست» نوشته گافین و کتاب «روثون» درباره عدم پایان‌گرایی، دو کتاب مهم هستند که باید در رابطه با پرداختن به این حوزه و رسیدن به نتیجه‌گیری‌های خودتان، آنها را مطالعه کنید. آنها اغلب به وارفیلد منسوخ حمله می‌کنند و گافین را در پاورقی‌های خود قرار می‌دهند، اما هرگز واقعاً به گافین نمی‌پردازند.

همانطور که قبلاً اشاره کردم، انگیزه گافین برای نوشتن این کتاب، وین گرودم بود. گرودم یکی از شاگردان او بود. گرودم به کمبریج رفت، یک پایان‌نامه و سپس کتابی در حمایت از عدم پایان‌گرایی نوشت و در نتیجه گافین کتاب خود با عنوان «دیدگاه‌هایی درباره پنطیکاست» را منتشر کرد تا مطمئن شود که وقتی کتاب گرودم به بازار آمد، اطلاعات ضد و نقیضی در مورد آن وجود دارد.

در اینجا فهرستی از کتاب‌های گافین، شخص دیگری به نام رابرت ریموند که او هم پیرو کلیسای پروتستان است و فاولر وایت که وارد این عرصه شده و مقالاتی نوشته است، آورده شده است. شما می‌توانید این روزها به راحتی در مقایسه با چند دهه پیش، در مورد این افراد تحقیق کنید و نوشته‌های آنها را پیدا کنید. بنابراین این مطالبی است که باید با آنها سر و کار داشته باشید، نه مطالب قدیمی مانند وارفیلد.

با اینکه وارفیلد نابغه بود و بینش‌های خوبی دارد، اما منابع خود را به‌روز کنید. باب سوسه از مدرسه الهیات تالبوت. یک کتاب در مورد معجزات نوشته شده که می‌توانید به آن دسترسی داشته باشید و در فهرست منابع موجود است.

و رابرت سوسه، که اکنون درگذشته است، فصل مهمی در آن نوشته است، و دیدگاه او باز اما محتاطانه است. او طرفدار پایان دادن به زندگی است، اما به اندازه کافی درگیر تجربه‌های بیرونی بوده است که بتواند عقب‌نشینی کند و بگوید، این الهیات من است، من از آنچه دیگران ادعا می‌کنند لذت می‌برم، اما نمی‌توانم ادعاهای آنها را قضاوت کنم. باب سوسه، همانطور که نوشته‌هایش نشان می‌دهد، شاهدادهای نجیب محقق خوب و صادق بود.

بیشتری در مورد ترک اعتیاد به شما ارائه داده‌ام. جان موری مقالات بسیار خوبی دارد. در واقع، موری چند جلد، فکر می‌کنم سه یا چهار جلد، در مورد نوشته‌های جمع‌آوری‌شده‌اش دارد که اکیداً توصیه می‌کنم آنها را بخوانید.

من مقالات او را دوست دارم؛ کوتاه و مختصر هستند. او تعدادی مقاله در مورد مسئله روح القدس، در مورد همین موضوعی که الان در موردش صحبت می‌کنیم، دارد که بسیار منطقی هستند. آنها تحریک‌آمیز نیستند، سعی می‌کنند به مضامین الهیاتی بپردازند، و بنابراین نوشته‌های خوبی از او هستند.

کلاسیک پایان‌دادن [فرجام‌خواهی] [یا: پایان] عطایای معجزه‌آسا با پایان عصر رسولان که در اینجا برای شما شرح داده‌ام، و می‌خواهم آن را برجسته کنم، این است که شما باید خودتان در این مورد تحقیق کنید، زیرا در شرایطی که من الان هستم، از نظر زمانی بسیار محدود هستم. ما می‌توانستیم ۱۵ یا ۲۰ ساعت خود را به اصطلاح، فقط روی همین موضوع صرف کنیم.

من به شما اطلاعات کافی می‌دهم، می‌توانید خودتان تکالیفتان را انجام دهید. تا زمانی که تکالیفتان را انجام ندهید، هرگز نمی‌توانید مالکیت این سوال را به دست آورید. چه در سمت غیر-قطعی‌گرا باشید و چه در سمت قطع‌نهایی‌گرا، باید هر دو طرف را مطالعه کنید و با پیش‌فرض‌ها و برداشت‌های الهیاتی خود، یعنی ساختارهای الهیاتی خلاقانه‌تان، کنار بیایید.

تا وقتی این کار را نکنی، مثل این است که به باد تف کنی. این یک استعاره قدیمی است، تف کردن به باد ایده بدی است. خودت باید مسئولیت این کار را به عهده بگیری.

هیچ کس نمی‌تواند این کار را برای شما انجام دهد. من نمی‌توانم این کار را برای شما انجام دهم. هیچ کس دیگری نمی‌تواند این کار را برای شما انجام دهد. خودتان وارد این کار شوید، به‌طور گسترده مطالعه کنید هر دو طرف را به‌طور کامل در مقابل یکدیگر قرار دهید و استدلال‌های آنها را ببینید تا تصمیم خودتان را بگیرید.

بسیار خوب، شخصیت بنیادی رسولان و انبیا. این بحث اصلی است و بر اساس افسسیان، به ویژه ۲:۲۰، و همچنین سایر متون افسسیان است. این بحث بر اساس الگوهای موجود در عهد جدید است که به دوم، قرن‌تین ۱۲:۱۲ و عبرانیان ۲ اشاره دارد، که عصر رسولان در رابطه با عطایا، به ویژه عطایای معجزه‌آسا، منحصر به فرد، معتبر و بنیادی است.

چه پولس توسط مار گزیده شود و آسیبی نبیند، چه او به‌طور معجزه‌آسای آنچه را که در قرن اول قرن‌تس اتفاق می‌افتد، تنظیم کند، یا اینکه یعقوب باشد که در مورد آنچه من فکر می‌کنم شفای معجزه‌آسا به عنوان یک جنبه تأییدکننده در کلیسای اولیه است، صحبت می‌کند. انبیا و نبوت. بنابراین، شما رسولان را درگیر کرده‌اید، شما انبیا را درگیر کرده‌اید، زیرا انبیای عهد جدید از دیدگاه پایان‌گرایمانند انبیای عهد عتیق دیده می‌شوند.

آنها اطلاعات وحیانی ارائه می‌دهند؛ آنها از وحی‌ای که رسولان به اشتراک گذاشته‌اند محافظت می‌کنند. همکاری تیمی بین رسولان و انبیا وجود دارد. نوشته‌های دیگری نیز وجود دارد.

فارنل مطالب زیادی نوشته است، البته نه قوی‌ترین آنها، به نظر من، اما مکس ترنر، که به نوعی از بسیاری از این موارد دفاع می‌کند، مطالبی نوشته است که قطعاً باید آنها را بخوانید، زیرا من او را به نوعی شریک بحث و جدل با هر دو طرف می‌دانم. مکس ترنر و همچنین جی‌آی پکر افرادی هستند که تلاش می‌کنند این دو طرف را به هم نزدیک کنند و ادبیات آنها در این بحث بسیار مهم است. بسیار خوب، ما در مورد گروه‌م صحبت کردیم.

صفحه ۲۱۰ نزدیک به پایین، ماهیت موقت رسالت. این یکی از مسائل اصلی است، و همانطور که گفتم، روتون پیوسته خواستار رسولان امروزی بود، که باید بخشی از دیدگاه عدم پایان‌گرایی باشد، و برای من این از نظر معرفت‌شناختی بسیار نگران‌کننده است. من در رابطه با کتاب مقدس با این موضوع مشکل دارم.

کاربرد رسول در عهد جدید. یک بار دیگر، ما در مورد برخی از این موارد صحبت کرده‌ایم. من اینجا منابعی را در اختیار شما قرار می‌دهم و فقط باید از آن بگذرم.

می‌توانید مقالاتی را که به شما داده‌ام بخوانید. هیچ چیزی در یادداشت‌های من وجود ندارد که در ادبیات تأیید نشده باشد. اگر به اندازه کافی جاه‌طلب باشید که این کار را انجام دهید، می‌توانید آن را به دست آورید، و مجبور خواهید بود.

می‌توانم برای شما ادعاهایی بکنم، اما ادعاها فقط ادعا هستند و شما باید خودتان این را بفهمید. من مقالات مهمی را برای انجام این کار به شما داده‌ام. در صفحه ۲۱۱، نقل قولی که حدود یک سوم پایین نقل قول است، چالشی که برای رسالت پولس وجود دارد، و تلاش او برای به رسمیت شناختن، زیرا همانطور که در بالا دیدیم، شواهد خوبی است که این حلقه، حلقه رسولان، انحصاری بوده و حداقل در اصل، شناسایی یک رسول بر اساس معیارهای پذیرفته شده خاص امکان‌پذیر بوده است.

دیدن مسیح رستاخیز کرده، دریافت‌کنندگان وحی الهی، و مقاله هرون و مقاله جونز که در آن پولس آخرین حواری معرفی شده است، مطالب بسیار مهم و حیاتی در تمام این بحث هستند. لایت فوت مطالعه‌ای کلاسیک در مورد حواریون انجام داده است. من آن را در کتابشناسی دارم.

مطالعه کلاسیک او آنها را به عنوان یک رتبه ذکر می‌کند. او خاطرنشان می‌کند که چنین رتبه‌ای با آزمایش یک رسول، کسی که مسیح رستاخیز یافته را دیده است، کسی که نشانه‌های رسولی را انجام داده است تأیید می‌شود.

حالا، دیگران استدلال می‌کنند که این اتفاق امروزه هم می‌افتد. بخشی از ساختار آنها وجود دارد که شما باید با آن کنار بیایید. من تصمیم گرفته‌ام که اگرچه شواهد تجربی بسیار جالبی وجود دارد، اما معتقدم که عهد جدید دوره رسولان را منحصر به فرد و رو به پایان می‌داند و در نتیجه، ادعاهای امروز ممکن است چشمگیر باشند، اما در عین حال، آنها فقط ادعا هستند و شما باید به روش‌های دیگری با چگونگی وقوع آن برخورد کنید.

می‌توانیم به این، نگرش پدران‌های کلیسا را از رساله‌ی اول تسالونیکیان اضافه کنیم. مشاهدات لایت فوت مبنی بر اینکه پدران برجسته‌ی کلیسا هنوز خود را متمایز از رسولان می‌دانستند. تنها کاری که باید انجام دهید این است که آنها را بخوانید.

من آنها را خوانده‌ام و آنها تلاش ویژه‌ای می‌کنند تا خود را از رسولان متمایز کنند. آنها تلاش ویژه‌ای می‌کنند تا مرقس و لوقا به دلیل ارتباطشان با رسولان، در حالی که رسول نبودند، نویسندگان معتبری برای انجیل‌ها باشند. در میان پدران اولیه کلیسا، حساسیت زیادی نسبت به این موضوع وجود داشت.

پولس بیان می‌کند که این جنبه مستلزم آن است که فرد شاهد عینی مسیح رستاخیز یافته باشد. متنی وجود دارد؛ ادبیاتی وجود دارد که من در کتابشناسی به آن استناد کرده‌ام که با آن همراه است. پولس نشانه‌های رسول را ذکر می‌کند.

اگرچه نشانه نیست، اما نگرش رسولی ممکن است منعکس‌کننده ماهیت خاص این مقام باشد. این موضوع بارها و بارها در نوشته‌های پولس ظاهر می‌شود. یوحنا ۳ نیز رساله‌ای کوچک و جالب در همین راستا است.

پولس در این شماره ویژه خود را آخرین رسول می‌داند. پیتر جونز مقاله جذابی در این باره نوشته است. یورگن بکر نیز در کتاب «پولس رسول به غیریهودیان» به این موضوع می‌پردازد.

همانطور که لایت فوت اشاره کرده است، پولس به عنوان آخرین رسول، به خوبی با این واقعیت که پدران اولیه کلیسا خود را متمایز می‌دانستند، ارتباط برقرار می‌کند. ارائه رساله‌های شبانی بدون هیچ گونه دلالتی بر جانشینی رسولان، پیشنهاد موقت را تأیید می‌کند. علاوه بر این، چرا انجام معجزات به عنوان یک خدمت، و این یک موضوع مهم در روتون است، نه به عنوان مدرک، بلکه به عنوان یک خدمت، چنین چیز بزرگی است؟ وقتی به رساله‌های شبانی می‌رسیم چه اتفاقی می‌افتد؟ وقتی به افسسیان می‌رسیم، آن چهار نوشته از نظر کلیسای اولیه بسیار بزرگ هستند.

حتی می‌توان به یوحنا دوم و سوم به دلیل فقدان این اطلاعات استناد کرد. اگر چنین ناپیوستگی و گزینش‌گرایی برای خدمت مداوم کاملاً ضروری است، چرا باید چنین ناپیوستگی و گزینش‌گرایی داشته باشیم؟ سوم، تدارک شبانی. یک راه برای آزمودن دیدگاه بازسازی این است که اصول این دیدگاه را در نظر بگیریم و ببینیم آیا آنها پیش‌بینی می‌کنند که در نهایت چه اتفاقی می‌افتد.

پیش‌بینی‌پذیری در علم برای صحبت در مورد اینکه آیا یک فرضیه یا نظریه معتبر است یا خیر، استفاده می‌شود. کجا را می‌بینید؟ چه چیزی را پیش‌بینی می‌کند؟ آیا آنچه پیش‌بینی می‌کند اتفاق می‌افتد؟ هنری موریس از این موضوع به طور گسترده در مباحثات خود با تکامل‌گرایان و خلقت‌گرایان استفاده کرد. هنری موریس واقعاً یک نظریه‌پرداز بود.

ما امروزه مقلدان زیادی داریم که نامشان را ذکر نمی‌کنم. بسیار خوب، پس قابل پیش‌بینی است. رساله‌های غیر از اول قرن‌تین هیچ قابلیت پیش‌بینی در مورد هیچ یک از این موارد ندارند.

و ما می‌دانیم که رساله اول قرن‌تین مشکل‌ساز بود. و بنابراین، با ادعای اینکه این رساله پیوستگی دارد، در حالی که به نظر نمی‌رسد هیچ یک از نوشته‌های دیگر چنین اهمیتی داشته باشند، به این ادعا بهای زیادی داده می‌شود.

و به ویژه نوشته‌هایی که برای هدایت کلیسا طراحی شده‌اند، آنقدر طراحی شده‌اند که لیبرال‌ها قدمت این رساله‌های شبانی را به قرن دوم نسبت می‌دهند، زیرا می‌گویند که آنها پیش از حد سازمان‌یافته هستند. آنها نمی‌توانند قرن اول باشند. یک مدل معتقد به پایان دوره‌ی کلیسا چه چیزی را پیش‌بینی می‌کند؟ خب، مسلماً معتقد به پایان دوره، تقریباً همان چیزی را می‌گوید که می‌بینیم پولس در رساله‌های شبانی، کتاب افسسیان و جاهای دیگر به ما می‌آموزد.

این با این مورد مطابقت ندارد، عدم توقف‌گرایی به خوبی با پیش‌بینی‌پذیری مطابقت ندارد. خب، نوشته‌های زیادی وجود دارد که من اینجا به آنها نمی‌پردازم و به قرون اولیه مسیحی مربوط می‌شوند. افرادی بوده‌اند که تمرکز کرده‌اند، من سعی می‌کنم یک نام را که فراموش کرده‌ام به خاطر بیاورم، او قبلاً در مدرسه الهیات کتاب مقدس در پنسیلوانیا تدریس می‌کرد، و نام او در حال حاضر از ذهنم خارج است زیرا من آن مطالب را تحقیق نکرده‌ام.

یک بار دیگر، ادعاهای آنها. حتی برنارد کلروو، که یک پدر کاتولیک رومی بسیار محترم است، ادعا می‌کند که معجزات و غیره و غیره انجام داده است. خب، باید با این موضوع کنار بیایید.

و من قرار نیست در مورد همه اینها قضاوت کنم. قبلاً هم گفته‌ام که خدا می‌تواند هر کاری که دلش بخواهد انجام دهد. خدا می‌تواند معجزه کند.

سوال بیشتر در مورد چگونگی ارتباط آن با ادعاهای مربوط به عطایای معنوی معجزه در صورت درخواست و افرادی است که به آنها عطا شده است تا این کار را در صورت درخواست انجام دهند. به نظر من، این یک مسئله بزرگ در کل بحث است. بنابراین، ما خدا را انکار نمی‌کنیم، اما ممکن است ادعاهای فردی را رد کنیم.

تفسیر اول قرن‌تین ۱۰:۱۳ بحث مفصلی است، و من می‌خواستم اینجا وقت بیشتری داشته باشم، اما نمی‌توانم. حدود یک ساعت و ده دقیقه از این سخنرانی گذشته و یادداشت‌هایم کمی بیشتر از نصف شده و مجبورم به خاطر کمبود وقت، آن را حذف کنم و بروم.

بگذارید اینطور بگویم. اول از همه، اول قرن‌تین ۱۰:۱۳ هرگز، هرگز، هرگز، هرگز نباید به عنوان متنی برای اثبات ترک سیگار استفاده شود. این متن در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ میلادی بسیار محبوب بود.

فراموشش کن. این تفسیر خوبی نیست. اول قرن‌تین ۱۰:۱۳ درباره آخرت است.

وقتی آن چیزی که کامل است، آنطور که ادعا می‌کردند، کتاب مقدس نیست. در واقع، بسیاری از افرادی که درگیر این موضوع بودند، مانند چارلز اسمیت، که کتابی نوشت، ادعا کرد که این کتاب کامل است، یک نسخه اصلاح‌شده نوشت و آن را کنار گذاشت. اکنون می‌دانیم و اکنون به این باور رسیده‌ایم که تفسیر خوب و الهیات خوب، از اول قرن‌تین ۱۰:۱۳ برای پایان دادن به [سبک زندگی] استفاده نمی‌کند.

است. این چیزی است که درباره آن صحبت می‌کند. بگذارید قرن‌تین به (eschaton) این درباره سرنوشت طور مشروع همان چیزی باشد که هست.

وقتی نباید سعی کنی آن را بیرون بکشی. حالا، من در صفحات ۲۱۲ و ۲۱۳ چند ایده به شما داده‌ام. در این مورد چند مقاله هم به شما داده‌ام. خودتان باید آن را بیرون بکشید.

اما اگر از آن اصل کلی پیروی کنید، باید اول قرن‌تین ۸:۱۳ تا ۱۲ را در اول قرن‌تین بخوانید، نه در بحث‌های است. درباره دانش جزئی و کامل (eschaton) بعدی. و متوجه خواهید شد که این بحث درباره فرجام است.

پیشگویی جزئی و کامل. این در چارچوب خودش است. سعی نکنید آن را به بحث پایان دادن به نبوت ربط دهید.

ممکن است شیک به نظر برسد، اما مشروع نیست. می‌توانم این را بدون ترس از تناقض از سوی منابع دانشگاهی بگویم. در منابع دانشگاهی، پیوستگی مطلق وجود دارد که استفاده از آن متن، ایده بسیار بدی بوده است.

خب، بیخیالش بشید و برید سراغ مباحث بزرگتر در معرفت‌شناسی، در مورد مسئله‌ی پایان و عدم پایان. خیلی خب. دارم می‌رم ببینم اطلاعات کافی بهتون دادم یا نه.

دارم به پایین صفحه ۲۱۴ می‌روم. نتیجه‌گیری. به نظر من پولس فرجام نهایی را مد نظر دارد. کی، آن وقت حالا.

نکته‌ی اول قرن‌تین ۱۳ این نیست که مشخص کند چه زمانی عطایای امضا شده متوقف می‌شوند، بلکه اشاره به ناکافی بودن و موقتی بودن آنها در تصویر بزرگتر طرح تاریخی خدا است. با این حال، داشتن این موضع به این معنی نیست که فرد ادامه‌ی عطایای امضا شده را خارج از عصر رسولان می‌پذیرد. این بدان معناست که استدلال برای توقف، یک ساختار الهیاتی مبتنی بر متن از زمینه‌های دیگر و ماهیت بزرگتر دوران رسولان است.

جالب است که توجه داشته باشم خاخام‌های یهودی، که اصلاً در بحث ما دخیل نبودند، نبوت را با پایان یافتن عهد عتیق می‌دانستند. آنها در واقع در این مورد نوشته‌اند. گرینسپن، که احتمالاً هرگز نام جنبش کاریزماتیک را نشنیده بود، مقاله‌ای با عنوان «چرا نبوت متوقف شد» در مجله ادبیات کتاب مقدس نوشت.

او هیچ هدفی نداشت. او به هیچ وجه طرفدار این جنبش نیست. او یک یهودی است.

جالب نیست؟ به نظر می‌رسد نوعی معرفت‌شناسی در مورد کتاب مقدس وجود دارد که بین گرینزپن و جنبش پایان‌گرایی (یا جنبش عدم پایان‌گرایی) (زمینه مشترکی دارد. خیلی خلاصه.

من فقط ۱۵ دقیقه دیگر صحبت خواهم کرد و این باید پایان ماجرا باشد. به شما گفته‌ام که کتابی که باید بخوانید، کتاب جان روتون در مورد «پایان کاریزما» است. حال، صرفاً به این دلیل که روتون محقق خوبی است، صرفاً به این دلیل که او کتابی نوشته و آن را اصلاح کرده است، به این معنی نیست که می‌توانید هر کلمه‌ای را که می‌گوید بپذیرید و با آن موافق باشید.

شما این کار را با هیچ‌کس انجام نمی‌دهید زیرا اینها کلاس سازه‌های خلاقانه هستند. به سخنرانی‌های مقدماتی برگردید. اینها سازه‌های خلاقانه هستند.

همه با بار و بندیل می‌آیند. من بار و بندیل دارم. روثون بار و بندیل دارد.

همه این را دارند، زیرا ما با کتاب مقدس به عنوان یک کل سر و کار داشته‌ایم و تصمیمات خاصی را از نظر تفسیری، هرمنوتیکی و الهیاتی گرفته‌ایم. سپس به این متون می‌رسیم. ما سعی می‌کنیم با متن صادق باشیم، اما با متن در چارچوب الهیات خود صادق هستیم.

حال، اجازه دهید به طور خلاصه به نکات روثون نگاهی بیندازم. ۱. الف. دیدگاه غیرکالوینیستی از تاریخ و الهیات بر معتقدان به پایان دادن به مسیحیت غالب است.

تا حدودی یکی از (Grudem) تا جایی که من می‌دانم، آنها در هیچ سطحی کالوینیست نیستند. گروهی از طرزهای این موضوع است و ممکن است طرزهایی هم وجود داشته باشد. اما روی هم رفته، ما در مورد دیدگاه‌های غیرکالوینیستی از نظر ساختارهای الهیاتی اجتماعی صحبت می‌کنیم.

بخش زیادی از این موضوع به معرفت‌شناسی مربوط می‌شود، زیرا معرفت‌شناسی متفاوتی بین سنت‌های کالوینیستی و سنت‌های آرمینیوسی وجود دارد. ۲. کاریزماتای معجزه‌آسا در میان طرفداران عدم پایان یافتن نبوت، به عنوان انتقال وحی تلقی می‌شود، نه تأیید آن. این امر به عنوان یک امر آموزنده در نظر گرفته می‌شود، نه به عنوان یک مدرک.

این به نکته‌ی خیلی مهمه. اونایی که ترک سیگار رو قبول ندارن، در مورد مدرک و شواهد حرف می‌زنن. اونایی که ترک سیگار رو قبول دارن، در مورد این حرف می‌زنن که ما این کار رو برای اهداف تبلیغی انجام می‌دیم، درست مثل چیزی که ویمبر به پیتر جنینگز گفت.

این نکته‌ی مهمی در روثون است. می‌توانید آن را بخوانید. ۳. دیدگاه آنها در مورد نشانه‌های رسولان به عنوان هنجاری برای همه مسیحیان به جای مدرکی در رابطه با رسولان.

بنابراین آنها همه اینها را می‌گیرند و آن را عمومی‌تر می‌کنند، گسترش می‌دهند و در هیچ سطحی محدود نمی‌کنند. به یاد داشته باشید که من در مورد هرمنوتیک پیوستگی صحبت کردم، و آنها این متون را مسطح می‌کنند تا همه کاره باشند تا محدودکننده زمینه. و من فکر می‌کنم این از نظر هرمنوتیکی خطرناک است، از نظر هرمنوتیکی معتبر نیست.

اگر در گفتگوی اتاق بالا هستید، عیسی با حواریون صحبت می‌کند. اگر در اول قرن‌های ۲، ۶-۱۶ هستید، پولس در حال تأیید رسالت خود به عنوان دریافت‌کننده وحی بود. و می‌توانید در این حوزه‌ها به بحث‌های خود ادامه دهید.

بسیاری رسالت را از نو تعریف می‌کنند و بنابراین آن را به عنوان یک هدیه مداوم می‌بینند. روتون در این ۴. مورد بسیار صادق و بسیار قاطع است. در واقع، این حتی یک مشکل درونی جنبش تاکستان بود، مانند مسئله ادامه رسولان مانند دوازده نفر.

دیدگاهی که کتاب مقدس و وحی را به عنوان متونی مداوم و نه کامل و کافی در نظر می‌گیرد. نظر روتون ۵. در مورد یک کتاب مقدس ناقص. من صفحاتی از چاپ اول او را در اختیار شما قرار داده‌ام.

من هنوز نسخه اصلاح‌شده را با این مقایسه نکرده‌ام. جان، باید یک نسخه برای من بفرستی. آن فقط یک پاورقی است.

پنج جمله‌ی روتون را مرور کنید، که من اینجا نیاورده‌ام، اما شما را مجبور می‌کنم به آن کتاب نگاهی ۶. بیندازید. جان روتون، نماینده‌ی یک طرفدار عدم ترک سیگار، به نظر من برجسته‌ترین و دانشگاهی‌ترین کسی است که در این زمینه مطلب منتشر کرده است.

و از یک نظر، این منسجم‌ترین است زیرا او به آن پیوستگی یکنواختی می‌دهد. و می‌توانید به آن نگاه کنید، و مجبور خواهید بود. جک دیر نوع دیگری از خارج از صحنه است، اگرچه خارج از صحنه‌ی کشیشی نیست.

و او برخی از نوشته‌های اولیه‌اش را دارد. من همچنین برخی از کتابشناسی‌های دیگر را ارائه داده‌ام. می‌هیو و فاولر وایت.

فاولر وایت در این مورد قوی‌ترین خواهد بود. و مطمئنم که از آن زمان چیزهای دیگری هم در رابطه با دیر نوشته شده است. ادبیات اضافی.

به وب‌سایت وینیارد بروید و می‌توانید آن را پیدا کنید. پایین صفحه ۲۱۶. استدلال‌های طرفداران عدم پایان یافتن عطایای معجزه‌آسا مبنی بر اینکه تمام عطایای معجزه‌آسای قرن اول در طول تاریخ کلیسا ادامه دارند.

صفحه ۲۱۷. پاسخ به آن. اول، ادعای عدم پایان دادن به رسالت، مبنی بر اینکه ارزش ظاهری عهد جدید را در تمام آنچه که در مورد قرن اول بیان می‌کند، به عنوان معیاری برای کل عصر کلیسا در نظر می‌گیرند.

کاملاً مسطح. پیوستگی کامل. هیچ مسئله هرمنوتیکی در مورد تجویزی یا توصیفی یا هر یک از این موارد وجود ندارد.

خب، انجام این کار آسان است. و باعث می‌شود که آنها کتاب مقدسی به نظر برسند. اما من فکر می‌کنم که این کمی خطرناک است.

اینکه در یک سر طیف باشیم و در سر دیگر آن کمی غیرمسئولانه، سوالات هرمنوتیکی در مورد تجویز توصیف و آنچه اتفاق می‌افتد نپرسیم. این هم نوعی گزینش است. مسائلی را انتخاب می‌کنند که می‌خواهند ترویج کنند.

همه چیز را انتخاب نمی‌کند. دو، عطایای معنوی معجزه‌آسا، کلیسا را برای خدمت تا پایان عصر مجهز می‌کنند. آنها می‌گویند معجزات مدرک نیستند، اما بخش اساسی خدمت هنجاری هستند.

خب، این موضوع را نمی‌توان در انجیل‌ها تأیید کرد. عیسی مسیح فقط به‌طور خاص ۳۶ معجزه را ثبت می‌کند، اگرچه احتمالاً هزاران معجزه انجام داده است. این ۳۶ معجزه به شیوه‌ای مستند در انجیل‌ها گنجانده شده‌اند تا نشان دهند عیسی کیست، چه کارهایی انجام داده و ادعاهای او چیست.

منظورم این است که محققانی که در بحث کاریزماتا هیچ دخالتی ندارند، کتاب‌هایی نوشته‌اند که به این موضوع اشاره می‌کنند. ما ادبیات غیرمرتبط با دستور کار داریم که کاملاً روشن می‌کند معجزات از یک الگوی اثباتی پیروی می‌کنند. پولس هم همین کار را کرد.

بنابراین، صرفاً انکار اینکه آنها مدرکی برای اثبات [این موضوع] هستند، برای توجیه آن به خاطر اهداف خدمت کافی نیست. سوم، روتون به ویژه مقام رسالت را صرفاً به نوعی موهبت معنوی تقلیل می‌دهد. این یک موهبت است نه یک مقام.

خب، شاید این را نگویند، اما همچنان تداوم خواهد داشت. هیچ تمایز خاصی بین نقش و وظیفه وجود ندارد. متونی که برای این ادعا مطرح می‌شوند، اغلب همان متونی هستند که در جهت دیگر ادعا می‌شوند.

تقریباً در مورد همه این متون، نظرات موافق و مخالف وجود دارد. خوانش سطحی یک متن، خوانش پیوسته یک متن، به خودی خود نکته را اثبات نمی‌کند. باید به متون نگاه کرد، وارد بحث شد و برای سازه‌های خلاقانه خود، نظرات موافق و مخالف ارائه داد.

پنج، در صفحه ۲۱۷، مشاهداتی بر اساس پیوستگی در مقابل گسستگی بین ماهیت ظاهری عطایای قرن اول و عطایای به کار رفته در امروز. مانورهای هرمنوتیکی لودوم برای انتقال مرجعیت وحیانی و نبوت معتبر به رسولان و عدم تعلق به ساختار پیامبر عهد جدید، نوعی تقلیل‌گرایی است. این امر توسط طیف وسیعی از محققان عهد جدید که در این حوزه کار می‌کنند، پذیرفته نشده است.

بسیاری از کسانی که با عبارات کاریزماتیک فعلی همدردی می‌کنند، به حوزه‌های ناپیوستگی نیز اشاره می‌کنند. مکس ترنر، که از دوستان کاریزماتیک‌ها است، این جمله را بیان کرده است، نقل قول می‌کند، اینکه چه رابطه‌ای بین عطایای مورد بحث در عهد جدید و عطایای به نمایش گذاشته شده در حلقه‌های کاریزماتیک وجود دارد، سوالی است که او مطرح می‌کند. ترنر به ارزیابی نطق به زبان، پیشگویی و شفا می‌پردازد.

او مشکل بزرگتر زبان‌ها را می‌بیند، عهد جدید به جای زبان‌های بیگانه، به بیگانه‌پرستی اشاره می‌کند، گسست با نبوت عهد جدید در حوزه نقش بنیادی آن است. شفا متفاوت است، اما شاید، به گفته او، پیوسته‌تر باشد. دیگران به این سوال پرداخته‌اند که چرا دقیقاً مانند عهد جدید نیست. چرا شفا دهندگان ایمان به بیمارستان‌ها نمی‌روند؟ من شما را به بخش سرطان بیمارستان هارپر در دیترویت می‌فرستم، جایی که کودکان، حتی نوزادان، در اثر سرطان می‌میرند.

آیا خدا از طریق یک شفا دهنده‌ی ایمان به آنها رحم نمی‌کند؟ آنها کجا هستند؟ آنها هرگز به آن مکان‌ها نمی‌روند. خب، مطمئنم که آنها پاسخ‌های خود را دارند. جی. آی. پکر، در کتاب «با روح همراه باشید»، این نقل قول را یا برای رد این تجربیات به عنوان توهم و احتمالاً منشأ شیطانی، یا برای بازتعریف الهیات آنها به گونه‌ای که نشان دهد حقیقتی که آنها در واقع نشان می‌دهند و تأیید می‌کنند، چیزی متفاوت از آن چیزی است که خود کاریزماتیک‌ها تصور می‌کنند.

این انتخابی است که اکنون با آن روبرو هستیم. آیا این شیطانی است یا باید الهیات را از نو بسازیم؟ و پکر یک جنتمن مسیحی است و می‌گوید که آنها باید الهیات را از نو بسازند. آدم‌های خوب نمی‌گویند که این کار شیطان است.

حال، ممکن است در برخی موقعیت‌ها و در برخی شرایط خاص، قضاوت متفاوتی در مورد آنها صورت گیرد، اما من نمی‌خواهم با این جریان همراه شوم و بگویم که این فقط کار شیطان است. من فکر می‌کنم که باید به الهیات جدید در هر دو طرف این حصار رسیدگی شود. این انتخابی است که اکنون باید حداقل در مورد جریان اصلی شهادت کاریزماتیک انجام دهیم.

تعدادی از مردم این چیزها را مطالعه کرده‌اند، حتی به میادین تبلیغی رفته‌اند و برگشته‌اند و در این مورد شهادت داده‌اند، و این ادبیاتی است که به راحتی می‌تواند آشکار شود. بپکر تلاش می‌کند با مهربانی توضیح دهد که افراد کاریزماتیک تجربیاتی دارند، اما آنها هدایای عهد جدید نیستند، همانطور که در عهد جدید توضیح داده شده است. یک مشکل عمده ناشی از عدم قطع رابطه، ادامه رسالت است.

من فکر می‌کنم این یک مسئله‌ی بزرگ است و مطمئناً نمی‌توانم در مورد پذیرش هرگونه رسالت مداوم به آن جایی بدهم. این موضوع از نظر معرفت‌شناسی و از نظر مرجعیت کتاب مقدس غیرقابل قبول است. نتیجه‌گیری.

مسئله‌ی پایان‌گرایی به حوزه‌های متعددی از تفسیر کتاب مقدس و الهیات می‌پردازد، از جمله کتاب‌شناسی روح‌شناسی، معرفت‌شناسی، آزمون مراجع متعارض در تفسیر تجربه، ماهیت پادشاهی خدا، که چیزی است که من حتی در مورد آن صحبت نکرده‌ام و با ومبر خیلی مهم بود، کالوینیسیم در مقابل سیستم‌های غیرکالوینیسیم، و غیره. در بحبوحه‌ی صحبت در مورد این موضوع، کتاب‌هایی نوشته می‌شود. این موضوع بسیار گسترده است، و یک حوزه‌ی کوچک و ساده نیست که بتوانید فقط بگویید، من فکر می‌کنم، یا من باور دارم.

این یک حوزه تحقیقاتی است که مسئولیت رهبران گروه‌های مختلف ما را بر عهده دارد. مسئله اصلی برای من معرفت‌شناسی است. در بحث‌های مربوط به جنگ معنوی و این مسئله روشنگری که به شدت مورد سوءاستفاده قرار می‌گیرد، در مورد اراده خدا احتیاط کنید.

کتاب‌شناسی. در صفحات ۲۱۹ و ۲۲۰، فهرست منابع را برای شما آورده‌ام. تأکید کرده‌ام که همه اینها کتاب‌شناسی‌های مهمی هستند.

این فقط به مبلغ ناچیزه، اما من اولین مطالبی که خوندی رو هایلایت کردم، و به یه دلیل عجیب، می‌بینم که نه جان روتون هایلایت شده، نه رابرت ردموند. صفحه ۲۲۰، لطفاً اون دو منبع رو هایلایت کن، و من گفتم که باید توجه داشته باشی که روتون، باید نسخه اصلاح‌شده رو تهیه کنی. ممکنه قبل از اینکه این یادداشت‌ها به دستت برسه، من این‌ها رو اصلاح کنم، اما متأسفانه، ممکنه به دستت نرسن.

اما در عصر الکترونیک امروز، اگر نتوانید مطالب به‌روز اولیه را پیدا کنید، کارتان را درست انجام نمی‌دهید. بنابراین، به نظر من، گافین، گرودم، ردموند، روتون، ترنر و فاولر-وایت، موارد کلیدی برای شروع هستند. این کتاب‌ها را تهیه کنید و بخوانید.

با گافین شروع کنید، با کتاب «مواهب معجزه‌آسای ما برای امروز» نوشته گرودم شروع کنید، و با جان روتون شروع کنید. اگر فقط آن سه منبع، «دیدگاه‌های ریچارد گافین در مورد پنطیکاست»، «مواهب معجزه‌آسای ما برای امروز» نوشته وین گرودم، و «در باب پایان کاریزماتا»، نسخه اصلاح‌شده او، را بازیابی کنید، منابع اصلی را خواهید داشت. اما اگر از آنجا شروع کنید، سپس باید به سراغ کسانی بروید که موافق و مخالف آن کتاب‌ها و آن ایده‌ها می‌نویسند، زیرا در بده بستان موافقان و مخالفان است که می‌توانید تفکر خود را شکل دهید.

چون شما همان افراد را می‌بینید که از همان متن از دیدگاه متفاوتی استفاده می‌کنند. می‌بینید که ساختارهای خلاقانه آنها به سطح می‌آیند. اگر تکالیفتان را به طور کامل انجام دهید، و از این طریق بتوانید افکار خود را به شیوه‌ای مشروع پردازش کنید، می‌توانید نظر خود را داشته باشید.

تا وقتی که این نوع تکالیف را انجام نداده باشید، نظر کاملی ندارید. بالاخره یک نظر خواهید داشت. همه ما در مورد همه چیز نظر داریم.

اما تا زمانی که تکالیفمان را انجام نداده‌ایم، بهتر است محتاط باشیم. چون اگر تکالیفتان را انجام نداده‌اید، نظر شما ارزش نادیده گرفتن ندارد. بخوانید، بخوانید، بخوانید، بخوانید، تحقیق کنید، تحقیق کنید.

در غیر این صورت، همانطور که قبلاً گفته‌ام، بروید ماشین‌های دست دوم بفروشید. این یک کار جدی است. از اینکه به حرفم گوش دادید، و شاید حتی من را تحمل کردید، متشکرم.

اما امیدوارم که شما را تحریک کرده باشم و انگیزه داده باشم که تکالیفتان را انجام دهید. تا به آنجا بروید و در میانه‌ی تحقیق عهد جدید قرار بگیرید. و لطفاً به کتابفروشی‌های مسیحی معمولی نروید، چون کلمه‌ی کتابفروشی یک ترکیب متناقض است.

منابع خود را از جاهای واقعی تهیه کنید. کتاب‌ها و مطالب واقعی را از افرادی تهیه کنید که در هر کجای دنیا صلاحیت نوشتن آنها را دارند. همه چیز در دسترس است.

تنبل نباش. برو و آن را پیدا کن. خدا تو را در این سفر یادگیری کلام خدا برکت دهد.

و با این کار، لحظه‌ای فکر نکنید که در مورد خدا چیزی یاد نمی‌گیرید. حتی مهم نیست چه دیدگاهی دارید، انجام تکالیفتان به شما کمک می‌کند تا بازتاب بهتری از آفریده شدن به تصویر خدا باشید. و این باعث خوشحالی خدا می‌شود.

شروع به کار کنید.

این دکتر گری میدورز در حال تدریس در مورد کتاب اول قرن‌تین است. این سخنرانی ۳۱، اول قرن‌تین، فصل‌های ۱۲-۱۴، پاسخ پولس به سوالات مربوط به عطایای روحانی است. اول قرن‌تین فصل‌های ۱۲-۱۴، شرحی بر عطایا